
جستاری تاریخی در اندیشه آزادی
و معماری مردمسالاری

Study guide developed by the Albert
Shanker Institute and Freedom House with
an Introduction by James P. Young

مترجم رامین پرهام

فهرست مطالب

۲	فهرست مطالب
۳	یادداشت مترجم
۶	مقدمه
۲۲	فصل یکم: رضایت حکومت شوندگان
۳۹	فصل دوم: انتخابات آزاد، عادلانه و اداری
۶۱	فصل سوم: قانون اساسی و حکومت محدود
۷۷	فصل چهارم: حکومت اکثریت و حقوق اقلیت
۹۳	فصل پنجم: پاسخگویی، مسئولیت‌پذیری و شفافیت
۱۰۵	فصل ششم: نظام چندحزبی
۱۲۲	فصل هفتم: آزادی اقتصادی
۱۳۹	فصل هشتم: حکومت قانون
۱۶۴	فصل نهم: حقوق بشر و مصونیت از استبداد دولت
۱۸۷	فصل دهم: آزادی بیان
۲۰۷	فصل یازدهم: آزادی انجمن
۲۲۰	فصل دوازدهم: آزادی ادیان

یادداشت مترجم

پژوهشی که در پیش روی دارید، جستاری است تاریخی در اندیشه آزادی و در معماری مردمسالاری. این تحقیق، طرحی است آموزشی که از سوی خانه آزادی (Freedom House) و مؤسسه آلبرت شانکر (The Albert Shanker Institute)، دو اندیشکده آمریکایی، تدوین شده است. مقدمه آن، به قلم جیمز پی یانگ، استاد ممتاز علوم سیاسی در دانشگاه بینگهامتن و متخصص تاریخ لیبرالیسم و بویژه لیبرالیسم آمریکایی است. مجموعه متون اصلی به زبان انگلیسی است که سواى مقدمه یاد شده، در دوازده فصل و در بخش "راهنمای تدریس" Democracy Web تارنمای به خوانندگان ارائه شده است. هر فصل این کتاب، گفتاری است تاریخی، فلسفی، حقوقی، و تطبیقی در یکی از مبانی اندیشه آزادی و نظام سیاسی بر خاسته از آن، مردمسالاری. هر فصل به سه بخش کلی تقسیم شده است: نخست، بحثی تحلیلی و عمدتاً فلسفی در مبنای علمی موضوع مورد نظر؛ سپس، دورنمایی تاریخی از روند شکل‌گیری آن؛ و سرانجام، یک سلسله مطالعات کشوری و تطبیقی که در تکمیل مبحث نظری مورد بحث در هر فصل آمده و به آن عینیتی سرزمینی، قومی، تاریخی و سیاسی می‌بخشد. بدین ترتیب، اندیشه آزادی و نظام سیاسی بر خاسته از آن و مبتنی بر حاکمیت مردم، مردمسالاری، از دوازده زاویه گوناگون مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است: رضایت مردم؛ انتخابات آزاد، عادلانه و ادواری؛ قانون اساسی و حکومت محدود؛ حکومت اکثریت و حقوق اقلیت؛ پاسخگویی، مسئولیت‌پذیری و شفافیت؛ نظام چندحزبی؛ آزادی اقتصادی؛ حکومت قانون؛ حقوق بشر و مصونیت از استبداد دولت؛ آزادی بیان؛ آزادی انجمن؛ و آزادی ادیان. در تبیین تاریخی و در تلاشی هرچند گذرا برای عینیت بخشیدن به این مباحث نظری، مجموعاً چکیده‌ای از تاریخ سیاسی و اجتماعی ۲۶ کشور آمریکایی، اروپایی، آفریقایی و آسیایی مرور شده است.

خواننده متوجه خواهد شد که در برخی از مباحث فوق، اگر نه در اغلبشان، مذهب مدعی همیشه حاضر در صحنه تاریخ بوده است. به عنوان مثال، اگر در شرق تاریخ و در شبه‌جزیره عربستان، سوگند عبدالوهاب و محمد بن سعود از قرن هجدهم میلادی تا به امروز از ارکان بنیان‌گذار این سلطان‌نشین به شمار می‌رود؛ در غرب آن و در اروپا نیز، گرویدن قیصر رومی، کنستانتین یکم، به مسیحیت در قرن چهارم میلادی را داریم که دیانت مسیح را به مذهب رسمی امپراطوری خویش تبدیل می‌کند؛ یا نمونه شمال‌شرقی فلات قاره را در اوایل قرن سیزدهم میلادی که زیر تیغ مراتب سلحشوری "برادران شمشر" آلمانی‌تبار، مسیحی می‌شود. مذهب، محرک اصلی جنگ‌های پی‌درپی، طویل‌مدت و خونین بوده و در شکل‌گیری دولت – ملت‌های نوین در اروپا و در آمریکا نقش بسزایی ایفا کرده است. شقاق دینی و فرقه‌گرایی مذهبی همواره ریشه در سلطه‌جویی این‌جهانی داشته است. به گفته مورخ رومی قرن یکم پس از میلاد، کنتوس کورتیوس روفوس^۱، "برای سررشته‌داری توده، ابزاری کارآمدتر از خرافات وجود ندارد". اما نباید فراموش کرد که به‌رغم اهمیت نقش دین در تکوین نظام‌های سیاسی غربی، آنهم اساساً در مغرب‌زمین، به گفته باروخ اسپینوزا، فیلسوف یهودی‌تبار هلندی که اجدادش در دوران تفتیش عقاید در پرتغال قرن شانزدهم به اکراه به مسیحیت گرویدند و برای گریز از خشونت مذهبی به فرانسه مهاجرت کردند و از آن جا نیز اخراج شده، به روتردام در هلند پناه بردند، "غایت دولت، آزادی است" و "غایت وحی الهی، اطاعت است و فرمان‌برداری". اسپینوزا در ۱۶۷۰ و در مبحث ضرورت "آزادی اندیشه در دولتی آزاد" و در چارچوب رساله معروف خود تحت عنوان Tractatus theologico-politicus، ثرکان عثمانی را از این جهت که "گفتگو در میان آنان حرمت‌شکنی محسوب می‌شود و تردید در میان‌شان جایی ندارد"، به باد انتقاد گرفته، می‌گوید: "وحی الهی و شناخت طبیعی، نه از نقطه نظر موضوعی و نه از دیدگاه مبنایی و ابزاری هر یک از این دو، هیچ گونه وجه مشترکی با یکدیگر نداشته‌اند و ندارند، ولی هر یک می‌تواند به سهولت و به دور از هر گونه رابطه خدایگانی و بندگی، حوزه اختیارات و حقوق دیگری را به رسمیت بشناسد"^۲. و این چیزی نیست جز بیان دیگری از ضرورت جدایی دو نهاد دین و دولت از یکدیگر به عنوان سنگ بنای دموکراسی‌های امروزی.

کتاب حاضر بی‌تردید کمبودهای فراوانی دارد. ولی کاستی عمده آن بی‌گمان در نبود گفتاری ویژه در باب "زن" و آزادی و استقلال زن و نقش سیاسی و اقتصادی و تاریخی او نهفته است. این نقص، بویژه در رابطه با اهمیت حیاتی نقش زن در ایران و در آنچه "جوامع مسلمان" خوانده می‌شود، برجسته‌تر نیز می‌گردد. جبران این کمبود از شناخت و توانایی این نگارنده و یادداشت کوتاه فعلی، خارج است. ولی جا دارد در این مختصر، نکته‌ای کوتاه اما تیزبینانه در این باره از یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان ایرانی قرن بیستم نقل کنیم. علی مظاهری (۱۹۱۴ – ۱۹۹۱)، تاریخدان و زبان‌شناس، ده سالی پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، در مقاله‌ای علمی به تاریخ ۱۹۶۸ به زبان فرانسه، در باره "نقش زن ایرانی در سده‌های دهم تا سیزدهم میلادی"^۳ در فرهنگی که در

¹ Quintus Curtius Rufus

² De la liberté de penser dans un Etat libre ; extrait du Tractatus theologico-politicus. Spinoza, éditions de L'Herne, Paris, 2007.

³ نگاه کنید به "نقش زن در فرهنگ ایران و نوشته‌های دیگر بمناسبت جشن مهرگان"، علی مظاهری، نشر بنیادشاکردان استاد مظاهری، زنجیرنوشته‌های پژوهشی – دفتر شماره ۲ – تابستان ۱۳۷۱ – پاریس.

آن "واژه‌های خانه، خانم و خانواده از یک ریشه می‌باشد"⁴ و برخی منابع نیز "زن"⁵ و "زندگی" را هم‌ریشه می‌دانند، با نکته‌سنجی در گذشته و با آینده‌نگری، چنین می‌گفت:

در پایان به این نکته بنیادی می‌رسیم که در آن دو فرهنگ پیاپی، یعنی اسلام سده‌های میانه و سپس اسلام تورانی [پس از مغول]، اهمیت زنان و بازرگانان هم‌زمان پدید آمد... و هر دو دوره، مانند هم، تحولاتی به گونه انقلابی را موجب شدند. در باره آنچه که از ۱۹۰۰ میلادی به این سو می‌گذرد، نفوذ غرب را باید تنها همچون جریان مساعدی نگریم که به هیچ رو سرنوشت‌ساز نیست. در ۱۹۰۰ میلادی، باز هم به یک واژگونی، که پیشرفت درونی خود "اسلام تورانی" را شتاب می‌دهد، برمی‌خوریم. بعید نیست که نفوذ خارجی، این پیشرفت چارمنابذیر را سریع‌تر کرده باشد. یک بهار زودرس، بیداری گیاهان را تسریع می‌کند، اما به شرط آنکه یک یخبندان بهاری، شکوفه‌های زودرس را نیست نگرداند و به این گونه، برداشت میوه را به خطر نیندازد. در چنین موردی، باید به "تاریخ" اعتماد کرد، زیرا تاریخ هم، مانند طبیعت، رازهای مهم‌اش را نهفته داشته، برگ‌های برنده‌اش را، تنها هنگامی که خود برگزیند، به زمین می‌اندازد.⁶

در کنار این مباحث نظری، مطالعات بیست‌وشش‌گانه تطبیقی کشوری به خواننده این امکان را خواهد داد تا با مد نظر قرار دادن دورنمایی هر چند کوتاه از تاریخ تکوین دولت - ملت‌های امروزی، چالش‌های پیش روی ملت ایران را در یکصد سال گذشته و در راستای تشکیل یک نظام سیاسی کارآمد و برخاسته از حاکمیت مردم و پاسخگو و محدود به قانون وضع شده توسط نمایندگان مردم، در بستر جهانی آن مرور کند. به استثنای ترکیه، تاریخ مدرن هیچ یک از کشورهای همجوار ایران بیش و کم از یکصد سال تجاوز نمی‌کند. ایران، با تمام گسست‌ها و ترکیب‌های تاریخی‌اش؛ به‌رغم هجوم اسکندر مقدونی و یورش‌های بربریت از جنوب و از شرق؛ و با وجود تسلسل گاه مخرب دودمان‌های ناپایدار سلطنتی؛ یکی از دیرپاترین واحدهای منسجم فرهنگی متمدنیت و یکی از کهن‌ترین دولت‌های جهان به شمار می‌رود. با این حال، از یک قرن پیش به این سو، مردم و نخبگان ما با چالش برپایی نظامی تعقل‌گرا، محدود به قانون بر نهاده نمایندگان مردم و پاسخگو به این نمایندگان، روبرو بوده‌اند. چالشی که، متأسفانه، همچنان پابرجاست. در این یکصد سال، نخبگان ما، و به همراه و در پی آنان، مردم ما، بیگانه‌ستیزی (Xenophobia)؛ ملی‌گرایی کوتاه‌بینانه و درون‌گرا و نهایتاً انزواطلب؛ خودبزرگ‌بینی موهوم و فریبنده گاه قومی و نژادی و گاه دینی؛ و انقلابی‌گری را، چه سرخ و چه سیاه، تجربه کرده‌اند. در یک قرن اخیر، ما در زمینه تشکیل نظامی مردم‌سالار و کارآمد، از هیچ شروع کردیم و به هیچ رسیدیم. در قعر استبداد طایفه قاجار، از نبود یک حکومت منسجم و کارآ در رنج بودیم و صد سالی پس از آن، از حکومتی فرقه‌ای و به سخیف‌ترین شکلی نالایق، همچنان در رنجیم. با کشف نفت و استخراج آن، در خواب آشفته نفت در غلتیدیم و صد سالی پس از آن صنعت نفت‌مان در گرداب سوءمدیریت، نبود سرمایه‌گذاری و انزوا دست و پا می‌زند. با معرکه انرژی به مصاف دنیا پس از جنگ دوم و سخت درگیر جنگ سرد رفتیم و نیم قرن پس از آن، دوباره با دعوی به ظاهر انرژی‌محور، به جنگ دنیا پس از جنگ سرد می‌رویم. ما ایرانیان، این راه یکصد ساله را از هیچ به هیچ، به پای خود رفته‌ایم. در این مدت، هر چه بر ما بوده و بر ما رفته است، از ما بوده است و لا غیر. در این میان اما، آن چه نیاز مودیم، همانا اندیشه و عملکرد آزادی است. همانا تعقل است و تکثرباوری. به گفته افرهیم لیسینگ، نمایشنامه‌نویس آلمانی قرن هجده، "ملحد کسی است که با چشمان خودش می‌بیند!"

مگر بیداری چیز جز "با چشم خود دیدن" است؟ اگر "تاریخ جهان" به قضاوت سرد هگلی، همانا "محکمه جهان است"، دولت ما از بیداری ما خواهد بود یا از خواب آشفته نخبگان ما؟ دولت، مولود مبارزه ملت است برای موجودیت (Existence). وجود ما در قرن پیش رو در گرو کیفیت و ماهیت دولت ما خواهد بود. دولتی که یا برآمد بیداری ما ملت خواهد بود و یا زاده توهم نخبگان در خواب ما. باشد که ترجمه و انتشار مطالعه حاضر طلوع‌های گردد، هر چند ناچیز و کوچک، درگشودن راه باور به آزادی به عنوان تنها راه خردورزی و تولید نقادانه اندیشه و فرهنگ در راستای بهروزی، کار، اقتصاد و امنیت مردم ایران.

در پایان جا دارد تا از دوستانی که به من در این راه یاری رسانند، صمیمانه تشکر کنم. بدون اعتماد و همکاری‌های دلسوزانه دوستانم، اکبر عطری و مریم معمارصادقی، و همچنین همکاران آمریکایی‌مان، بویژه خانم استقانی شوارتز، از مرکز مطالعات آزادی در خاورمیانه⁷، انجام این کار امکان‌پذیر نمی‌بود.

رامین پرهام

⁴ همانجا، دیباچه.

⁵ لغتنامه دهخدا، "زن" در زبان پهلوی را با "ژینا" [gyné] در یونانی از یک اصل می‌داند. واژه‌ای است از بُن هند - و - اروپایی.

⁶ علی مظاهری، ژانویه ۱۹۶۸، فرانسه.

⁷ Center for Liberty in the Middle-East, CLIME, US Headquarters, 1718 M Street NW # 133, Washington DC 20036, USA.

اروپا
جمعه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۸۹ خورشیدی، برابر با ۱۶ آوریل ۲۰۱۰ میلادی

مقدمه

به قلم جیمز پی یانگ⁸

آزادی جستاری است پیچیده. آنقدر پیچیده است که می‌تواند نمونه بارز موضوعات ذاتاً جرّو بحث برانگیز فیلسوفان باشد. اگر اینقدر بر سر معنی و مفهوم آزادی دست و پا می‌زنیم و سر و دست می‌شکنیم، دقیقاً به خاطر ارزش زیادی است که برای آن قائل‌ایم. نزاع‌های لفظی بر سر معنی آزادی، با تمام بار سیاسی‌شان، به احتمال زیاد به این زودی‌ها کاملاً پایان نخواهد یافت. از طرف دیگر، پیچیدگی تحلیل فکرت آزادی با در نظر گرفتن مفاهیم مرتبط با آن، یعنی مردمسالاری (Democracy) و قانون‌گرایی (Constitutionalism) و یا مسائلی همچون حکومت اکثریت و حقوق اقلیت⁹، و تنش میان آزادی و برابری¹⁰، دوچندان می‌شود. برای بغرنج‌تر کردن کار، کافی است بستر تاریخی و سیاسی شکل‌گیری و تکامل مفاهیم آزادی را نیز به آن بیفزاییم. توجه داشته باشید که در این رساله کوتاه، من دو واژه انگلیسی Freedom و Liberty را، صرف نظر از منازعات مفهومی بر سر این دو، به طور یکسان و جایگزین یکدیگر به کار خواهم برد. از دیدگاه تاریخی و برای ساده‌تر کردن قضیه، من نگاه خود را صرفاً به شکل‌گیری و تکامل فکرت آزادی در بستر غربی آن و از دیدگاه ویژه آمریکایی‌اش، معطوف می‌دارم. در این راستا، و تا آنجا که ممکن باشد، تلاش خواهم کرد با حفظ بیطرفی در موضع‌گیری در طی بحث و برای تسهیل آن، صرفاً آنجا که نیاز باشد، توجه خواننده را به تکرر گزینه‌های مفهومی موجود و اختلاف نظرهای مرتبط جلب کنم.

پس بگذارید بحث خود را با شناسایی مفاهیم کلیدی مرتبط با فکرت آزادی آغاز کنیم، مفاهیمی که گرچه به خودی خود بحث برانگیز نیست ولی اجرایی کردن آنها از بُعد سیاسی، همواره با مجادلات زیادی توأم بوده است و خواهد بود. از این زاویه، نخستین اصل کلیدی همانا حق آزادی فردی¹¹ است، یعنی مصونیت آزادی فرد از مداخلات، مشروط بر این که حق مذکور با آزادی دیگری تداخل پیدا نکند. اصل دوم شامل آزادی مدنی¹² است، یا، به عبارت دیگر، حق شهروند در مشارکت در سیاست و در حکومت.

آزادی در جهان باستان

بنا به رسمی پایدار در تحلیل مسائل سیاسی در مغرب‌زمین، مفید خواهد بود اگر گفتار خود را از آتن باستان شروع کنیم. مردمسالاری آتنی نمونه و پارادایم آزادی مدنی، حکومت دموکراتیک از طریق مشارکت مستقیم شهروندان آن و یا، به تعبیر و جمع بندی ارسطویی مفهوم، "به نوبت فرمانروا و فرمانبردار بودن"¹³ است. در آتن باستان، شهروندان ذکور و بالغ دارای حق مشارکت در مجمع شهروندان¹⁴ بودند، مجمعی که با ده اجلاس همگانی در سال، اقتدار سیاسی نهایی را در اختیار خود داشت. در کنار آن، شورای پانصد نفری¹⁵ و نظام پیچیده هیأت‌های منصفه¹⁶، نهادهای اصلی حکومتی را تشکیل می‌دادند. نصب مقام‌های رسمی از طریق انتخابات و یا از راه قرعه کشی¹⁷، مشارکت عموم را در این فرایند افزایش می‌داد. بر اساس برخی برآوردها، هر ساله از هر شش شهروند آتنی یک نفر به چنین مقامی از راه‌های مذکور دست می‌یافت. در اختیار داشتن مقامات حکومتی دوره‌ای و در چارچوب زمانی محدودی بود و گردش در آنها رسمی بود جا افتاده. هیأت‌های منصفه، انبوه و برخوردار از مشارکت کثیری از شهروندان بودند. این هیأت‌ها یک نقش قانون‌گذاری نیز ایفا می‌کردند و دامنه اختیاراتشان از آنچه امروز از هیأت‌های مشابه سراغ داریم بس فراتر می‌رفت. قوانینی که از تصویب هر یک از این نهادها می‌گذشت می‌توانست، علی‌الاصول، از طرف مجمع تغییر یابد و یا ملغی شود. کلّ این نظام با ارزش والایی که آتنی‌ها برای مشارکت شهروندان خود در امور حکومتی قائل بودند، سازگار بود. ارسطو بر این نکته پافشاری می‌کرد که بشر جاننداری است سیاسی و اگر کسی در نظامی سیاسی زندگی نکند، یا از حیوانات است یا از خدایان. در این زمینه یادآوری یک نکته مفید خواهد بود: واژه انگلیسی Idiot یا "ابله" به فارسی، از ریشه‌ای یونانی برگرفته شده است که در عهد باستان به "فردی خصوصی" یا A private individual اطلاق می‌شد که از شرکت در "امور مدنی و اجتماعی" یا Civic affairs خودداری می‌ورزید!

این نکته را نیز می‌بایست گوشزد کرد که در آتن باستان اکثر افراد جامعه از مقام شهروندی بهره‌مند نبودند. از نزدیک به سی صد هزار نفر جمعیت آن شهر در آن روزگار، تنها قریب به سی هزار تن شهروند محسوب می‌شدند. نه تنها برده‌داری در میان

⁸ James P. Young

جیمز پی یانگ، استاد ممتاز علوم سیاسی در دانشگاه بینگهامتن، در ایالت نیویورک آمریکا، است.

⁹ Majority rule and minority rights

¹⁰ Liberty and equality

¹¹ Personal freedom

¹² Civic freedom

¹³ "Ruling and being ruled in turn"

¹⁴ Assembly

¹⁵ The Council of 500

¹⁶ The elaborate system of juries

¹⁷ By election or through a lottery

یونانیان باستان رایج بود، که زنان از حقوق سیاسی بی‌بهره بودند و قشر عمده‌ای از ساکنان آن سرزمین را خارجیانی تشکیل می‌دادند که گرچه بخش بزرگی از تجارت را در اختیار داشتند اما آنان نیز از شهروندی و مزایای آن همچون نفوس موثت بی‌بهره بودند. با این وجود و صرف نظر از محدودیت‌های دموکراسی آتنی، کارکرد هر چند محدود و دست‌آورد‌های شگرف آن به خوبی نشان دهنده این واقعیت است که هرگاه مردم خود اداره امور خویش را بر عهده می‌گیرند چه چشم‌اندازهای وسیعی در دسترس آنان قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، آتانی که از حقوق شهروندی بهره‌مند بودند تا حدود زیادی، اگرچه نه کاملاً، از برابری سیاسی¹⁸ نیز برخوردار می‌بودند. یکی از دست‌آورد‌های بنیادینی که میوه رشد سیاست یونانی از عهد باستان به این سو است، ایده‌الایی و فصل الخطاب بودن قانون¹⁹ است، به عنوان نخستین قدم در راه بسط اندیشه قانون‌گرایی²⁰، رویکردی اجتناب‌ناپذیر مبتنی بر وابستگی متقابل آزادی و محدودیت اختیارات حکومت، همچون لازم و ملزوم یکدیگر. این برداشت ریشه در تمایز فلسفی بین دو مفهوم طبیعی و قراردادی²¹ دارد. اگرچه قوانین عادی برخاسته از تقنین قراردادی و اجماع قانونگذاران اند ولی، از دیدگاه یونانی، قوانین برتری وجود دارند نشأت گرفته از حقایق برخاسته از بطن طبیعت. در همین چارچوب عقیدتی است که می‌توان نقد افلاطون از مردمسالاری آتنی را، در جمهور افلاطون²²، دریافت. از دیدگاه افلاطون و در قالب حکومت بدیل و آرمانی. او، فرمانروایی از آن پادشاهان فیلسوف (Philosopher kings) است که بر اساس تحلیل ظریف‌شان از سرشت عدالت²³ حکومت می‌کنند. مثال برجسته دیگری را می‌توان در همین زمینه در نمایشنامه‌های سوفوکل²⁴، نمایشنامه‌نویس یونانی عصر باستان که کشمکش آدمیان با تقدیر از اصلی‌ترین درونمایه‌های آثار او می‌باشد، جستجو کرد. در نمایشنامه آنتیگون²⁵، هنگامی که برادر نقش‌آفرین اصلی داستان به فرمان پادشاه که حکم به خاتن بودن او داده بود، از بهرمنند شدن از برگزاری مراسم مذهبی تدفین منطبق با سنت دیرینه یونان باستان محروم می‌گردد، خواهر او، آنتیگون، به قانونی استناد می‌کند بالاتر از فرمان همایونی²⁶. این رسم فلسفی و حتی مذهبی، از سنت گذشته بجا مانده بود و هنوز به شکل معیاری قانونی رسمیت نیافته بود. حتی همانند دادخواستی برای احقاق حقوق فردی بر علیه حکومت نیز نبود. ولی بدون تردید سنگ بنای سنتی شد که در نهایت به سوی نظریه جفرسونی حقوق طبیعی²⁷ تکامل یافت و به مرتبه‌الای قانون اساسی انجامید. مقوله‌ای که در سطور زیر به آن خواهیم پرداخت.

در پی افول دولت‌شهر (City-state یا Polis) آتنی، سیاست در یونان از منظر مسائل نظری و عملی دستخوش دگرگونی‌های ژرفی شد. محدوده تنگ دولت‌شهر آتنی مزیت‌هایی داشت که بازتولید و کاربست دوباره آنها در پهنه گسترده امپراطوری اسکندر و یا در روم باستان امکان نداشت. بویژه، آرمان آزادی مدنی دچار آفت شدیدی شد. به عنوان مثال، مکتب ابی‌قور (Epicureanism)، بنا شده در سال ۳۰۶ پیش از میلاد، با فاصله گرفتن از مکتب ارسطویی، با سیاست میانه‌چندانی نداشت و اساس را بر آسایش خاطر نهاده، حکیمان را بر آن می‌داشت که تا آنجا که ممکن است و تا آن هنگام که مجبور به این کار نشده‌اند، از مشارکت در سیاست بپرهیزند. سیسرو²⁸، خطیب، سیاست مدار و نویسنده رومی سده یکم پیش از میلاد، همراه با دیگر فلاسفه هم عصر خود، سنگ بنای یک قانون عام طبیعت (Universal law of nature) را نهاد، مبتنی بر خرد راستین و مستقل از هر گونه جایگاه عینی و یا وابستگی جغرافیایی. بر اساس نظریه او، تمامی افراد بشر، نه لزوماً در میزان ثروت و یا شناخت، که در دارا بودن خرد و توانایی ذاتی تشخیص نیکی از بدی، با یکدیگر برابرند. این نظریه اگرچه از بسیاری جهات نظریه‌ای جالب و گیرا بود، نظریه‌ای که از تاثیرگذاری تاریخی زیادی برخوردار بوده است، اما در روند تکاملی خود به جدا کردن شهروندی از هر گونه واحد سیاسی گرائید. از آن زمان به این سو، فلاسفه، با نوعی آرمانگرایی جهان – میهنی (Cosmopolitan idealism) که تا به امروز نیز موضوع مباحث داغی است، خود را نه شهروند محدوده جغرافیایی خاصی مثل آتن، که شهروند جهان دانسته‌اند.

نظریه‌پردازان رومی دست‌آورد برجسته چندانی در سیاست از خود نشان ندادند. با این وجود، عملکرد سیاسی آنها در تاثیرگذاری بر صحنه معاصر سهم بسزایی داشته است. مشارکت سیاسی در رم به مستقیمی و بلاواسطه‌ای معادل آتنی آن نبود. گرچه چیزی شبیه به احزاب و لابی‌های امروزی شروع به ابراز وجود کرد ولی، با زوال جمهوری و برآمدن امپراطوری مستبد رُم، مردم آن سرزمین به طور روزافزون و بیش از آن که شهروند محسوب شوند، به جامعه رعابای آن امپراطوری درآمدند. با این وجود، بنیان‌گذاران قانون اساسی آمریکا غرق در ادبیات سیاسی و فلسفی رومیان شدند و جای تعجب نیست که وقتی نام‌آورانی همچون

¹⁸ Political equality

¹⁹ Higher law

²⁰ Constitutionalism

²¹ Nature and convention

²² Plato's Republic

²³ The nature of justice

²⁴ Sophocles (c. 497/6 BC- 407/6 BC)

²⁵ Antigone

²⁶ A law higher than the royal decree

²⁷ Jeffersonian theory of natural rights

²⁸ Marcus Tullius Cicero (106 BC – 43 BC)

آلساندر همیلتون، جیمز مدیسون و جان جی²⁹ مقالات فدرالیستی (Federalist Papers) را به رشته تحریر درآوردند، برای نام مستعار و گروهی خود، پوبلیوس³⁰، از پوبلیوس والرئوس پوبلیکولا، کنسول روم، که او را ناجی جمهوری نیز خوانده‌اند، الهام گرفتند. و تعجبی نیز ندارد که واژه‌های Senate و Republic مستقیماً از نهادهای روم باستان برگرفته شده‌اند، صرف نظر از این که لفظ جمهوری نه در روم باستان و نه در ابتدای ایالات متحده، بار مفهومی مردمسالارانه امروز را نداشت. به عنوان مثال، در مقالات نامبرده، مدیسون به روشنی از مردمسالاری مبتنی بر مشارکت مستقیم شهروندان فاصله می‌گیرد و برای سررشته‌داری شور دمکراتیک و هیجان مشارکت مردمی به نهادهای نمایندگی سیاسی جمهور³¹ ملت متوسل می‌شود.

در قرون وسطا، با وجود اینکه درک چندانی از مقوله آزادی‌های فردی در دست نبود ولی، گام‌هایی در جهت نهادینه کردن محدودیت قدرت دولت دودمانی³² برداشته شد. گذشته از همکاری دین و دولت، تنش‌های مکرر بین این دو نهاد منجر به یک نوع تعادل بین این دو و محدود شدن آنها نیز گشت. در دراز مدت، تأثیرگذارترین گام در این زمینه در سال ۱۲۱۵ میلادی و در انگلستان قرون وسطا برداشته شد. بدین صورت که اشرافیت زمیندار³³ پادشاه کینگ جان³⁴ را مجبور کرد قراردادی را امضاء کند که به Magna Carta یا "منشور بزرگ" معروف گشت و محدود کننده قدرت و اختیارات پادشاه در قبال اشرافیت شد. از این پس، اصلی نهادینه شد که بر اساس آن حتی شخص پادشاه نیز دیگر بالاتر از قانون نمی‌توانست باشد، اصلی که پایه‌گذار مشروطیت انگلستان گشت.

این اصل بعدها، در اوایل سده هفدهم میلادی، توسط ادوارد کوک³⁵، حقوقدان انگلیسی، توسعه بیشتری پیدا کرد. او سرسختانه از قانون عام انگلستان (English common law) وضع شده بر اساس رویه و سابقه قضایی و مبتنی بر آرای قضات و با حکمیت دادگاه‌ها، به عنوان خاگریزی در برابر پارلمان، دین و پادشاه دفاع کرد و بر این نکته پافشارد که "منشور بزرگ" مدافع نه تنها اشرافیت زمیندار محلی در مقابل پادشاه که پشتیبان حقوق تمام انگلیسی‌هاست. در همین رابطه از ادوارد کوک جمله معروفی در اذهان باقی مانده است بیانگر اصلی که می‌گوید، "خانه یک مرد قلعه اوست"³⁶. با توجه به پیشینه‌های تاریخی مشترک دو کشور در رابطه با مستعمرات سیزدهگانه انگلستان در آمریکا در قرون شانزده و هفدهم میلادی، قانون عام انگلیسی شالوده نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا را نیز می‌ریزد. همچنان که پیشتر متذکر شدیم، نظام حقوقی Common law بر آراء قضایی استوار است و قضات با احکام خود رویه قضایی را شکل می‌دهند. در حقیقت، رویه قضایی و یا قواعد حقوقی هنگامی جزو نظام حقوقی آمریکا قلمداد می‌شوند که دادگاه‌ها آنها را تفسیر و اجرا کنند و اگر سابقه‌ای وجود نداشته باشد، قضات باید خود از شواهد و دلایل حقوقی احکام مورد نظر را استخراج و استنتاج کنند. در پرونده معروف به دکتر بُنهام³⁷، ادوارد کوک، به عنوان قاضی القضاات دیوان دعاوی عادی انگلستان³⁸، سابقه‌ای را بنا نهاد که پایه‌گذار دکترین بازنگری قضایی (Judicial review) در نظام حقوقی آمریکا گشت، دکترینی که در سال ۱۸۰۳ توسط دیوان عالی آن کشور در پی حکمیت در دعوی ماربوری بر علیه مدیسون³⁹ اتخاذ شد و به دادگاه‌های آن کشور این امتیاز را داد تا حکمی را که با اصول قانون اساسی مغایر تشخیص می‌دهند باطل کنند.

پیدایش دولت نوین در آغاز

اگرچه تاریخ را نمی‌توان همیشه به دوره‌های شسته و رفته‌ای تقسیم‌بندی کرد ولی، واضح است که نیروهایی که ما آنها را با پیدایش جهان مدرن پیوند می‌زنیم از دوران نوزایش (Renaissance) به این سو و از گذر اصلاحات دینی پروتستانتیزم تا جنگ‌های داخلی در انگلستان در قرن هفدهم میلادی، در تعامل بوده‌اند. پیش از این، اروپای غربی هیچ مرز ملی⁴⁰ به معنی امروزی کلمه نداشت. سیاست، اقتصاد و دیانت از مرزبندی‌های معین و مدرن امروزی به عنوان اجزای متمایز یک کلیت اجتماعی محروم بودند. اصلاحات دینی پروتستانی فرآیند تمایز و تفکیکی را کلید زد که در غایت به محدود کردن قدرت و اقتدار نهاد قرون وسطایی دین انجامید و در کنار آن نوعی فردگرایی را پیش برده و تقویت کرد مبتنی بر این فکرت که "هر مؤمنی، مجتهد خویش است"⁴¹. این فرآیند با ابداع صنعت چاپ و ترجمه کتاب مقدس به زبانهای بومی⁴²، شتاب بیشتری گرفت. جدایی تدریجی حوزه دین از حیطه دولت و همچنین استقلال روزافزون جامعه مدنی از نظام سیاسی، به شکل‌گیری فضایی انجامید که

²⁹ Alexander Hamilton (1755 or 1757 – 1804), James Madison (1751 – 1836), and John Jay (1745 – 1829)

³⁰ Publius Valerius Publicola (d. 503 BC)

³¹ Representative, republican political institutions

³² Dynastic state

³³ The feudal barons

³⁴ King John (1167 – 1216)

³⁵ Edward Coke (1552 – 1634)

³⁶ "A man's home is his castle"

³⁷ Dr. Bonham's Case (1610)

³⁸ Chief Justice of England's Court of Common Pleas

³⁹ 1803 Supreme Court case Marbury v. Madison

⁴⁰ National borders

⁴¹ "The priesthood of all believers"

⁴² Vernacular languages

در آن رقابت آزاد اقتصادی منجر به ظهور بازارهای جدید کالا و نیروی کار و سرمایه شد. آدام اسمیت⁴³، فیلسوف اسکاتلندی و نظریه‌پرداز سرمایه‌داری و پیشرو اقتصاد سیاسی در قرن هجده، در اثر معروف خود با عنوان "ثروت ملل"⁴⁴، این فرآیند در حال توسعه در چارچوب بازارهای آزاد خودتنظیم‌کننده (Self-regulating) را مورد ستایش قرار داد. این تغییرات فکری - فرهنگی و سیاسی به نوبه خود تحرک اجتماعی (Social mobility) را افزایش داد، اصل اقتدار و فرمانروایی دودمانی را فرسود، و اهمیت عامل مؤرونی را به نفع عامل شایسته‌سالاری کاهش داد.⁴⁵ در مجموع و در نهایت، همچنان که پیشتر و در مورد ادوارد کوک یادآور شدیم، فرآیند مذکور منجر به پیدایش مفاهیم جدیدی در باب استقلال رأی فردی در پیشبرد مقاصد شخصی و بدون مداخلات دولتی شد. اگرچه جدایی بین نهادها و حوزه‌های نامبرده نه به یکباره جامه عمل به خود گرفت و نه در همه جا کامل شد ولی، پایه‌گذار روندی گردید که در نهایت امر به ظهور مفاهیم مدرن آزادی⁴⁶ انجامید.

در علوم سیاسی نیز، این دوره به همان نسبت شاهد بسط و گسترش نظری بود. همچنان که پیشتر دیدیم، افلاطون و ارسطو با آثار خود، "جمهوری" و "سیاست"⁴⁷، در یونان باستان، و پیروان و وارثان‌شان در قرون وسطا، دوره‌ای که برای "سیاست" ارسطو بویژه مرجعیت قائل بود، جملگی بر این عقیده بودند که بشر به طور طبیعی جاننداری است سیاسی و برخوردار از عقل که با اتکاء بر خرد و تحلیل فلسفی خود قادر است نظم طبیعی مطلوب یک نظام سیاسی صحیح را دریابد. با این وجود، توماس هابز⁴⁸، فیلسوف شهیر انگلیسی قرن هفدهم میلادی، با اثر خود در سال ۱۶۵۱ تحت عنوان لویاتان⁴⁹، یکی از برجسته‌ترین آثار فلسفه سیاسی به زبان انگلیسی، به طور جدی از این نظریه دیرین فاصله گرفت.

توماس هابز بدون تردید متأثر از جنگ داخلی انگلستان، فرضیه‌ای را مبنای رویکرد نوین خود قرار داد که بر اساس آن نظم طبیعی نظام سیاسی بشریت نبرد همزیستی ستیز و خشنی است که در آن "هر کس در نزاع با دیگری است"⁵⁰، نظم بی‌نظمی که در آن زندگی هیچ نیست مگر "خشونت، تنهایی، فقر و کوتاهی عمر"⁵¹. افراد بشر به هدایت قوه محرکه ترس از مرگ در بحبوحه فردگرایی رقابت‌مند و این چنین لجام گسیخته، با چشمپوشی از بخشی از آزادی‌های طبیعی خویش در اِزاء امنیت و آسایش بیشتر، تن به قراردادی فی‌مابین می‌دهند و شالوده‌های یک نظام دولتی را پی‌ریزی می‌کنند. برآمد و نتیجه چنین قراردادی، دولتی است قدرقدرت که نماد آن در بیان توماس هابز در غول عظیم‌الجثه کتاب مقدس یا لویاتان تجسم می‌یابد. با این وجود، هابز برای قاعده تسلیم قراردادی افراد بشر در برابر اقتدار فراگیر نظم لویاتانی، استثناهایی را هم قائل می‌شود که از آن جمله می‌توان به حق بنیادین هر فرد در تضمین بقای خود⁵² نام برد، حقی فردی که اساس آن قرارداد اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در این چارچوب، اگر اطاعت از دستور فرمانروا چشمپوشی از هستی خویش محسوب شود و یا اگر فرمانروا از تضمین امنیت همگانی عاجز باشد، آنگاه نافرمانی از دستور او حق افراد جامعه خواهد بود. اضافه بر این، و در هر زمینه رفتاری که متصور شویم، هر بشری حق دارد آنچنان که میل اوست عمل کند، مگر آنکه خلاف‌اش را به طور مشخص فرمانروا حکم کرده باشد.

در سال ۱۶۹۰، جان لاک⁵³، فیلسوف انگلیسی سده هفدهم میلادی، در کتاب خود تحت عنوان "دو رساله در باب حکومت عرفی و مدنی"⁵⁴، به نقد آراء هابز و به بسط سنت قرارداد اجتماعی⁵⁵ همت می‌گمارد. او نیز همچون هابز، نظم طبیعی بشر را مد نظر قرار می‌دهد ولی بر خلاف سلف خود، در این نظم طبیعی نه خشونت و وحشت آنچنانی، بلکه مجموعه‌ای در غایت ناسازگار از ناراحتی‌های اجتماعی را مشاهده و ترسیم می‌کند. در طبیعت، به گفته لاک، نه قانون شناخته شده و جاافتاده‌ای وجود دارد و نه مالکیتی تضمین شده. بلکه هر بشری به نوبه خود و با استمرار هوشیاری و مشاهدات و خردورزی تجربی خویش، در جایگاهی قرار گرفته است که بتواند کلاه خود را قاضی کند و در امور خویش خودمختار باشد. بنابراین، اگرچه گذار از نظم بی‌قانون طبیعت توسط افراد بشر امری است قابل قبول و مدلل ولی، آنها از ناچاری به این راه روی نمی‌آورند و همواره این امکان را دارند تا با اتکاء به خرد تجربی خویش و از طریق معامله، قرارداد اجتماعی مطلوبی را پی‌ریزی کنند.

⁴³ Adam Smith (1723 – 1790)

⁴⁴ Wealth of Nations

⁴⁵ Heredity vs. merit

⁴⁶ Modern conceptions of liberty

⁴⁷ Plato's Republic and Aristotle's Politics

⁴⁸ Thomas Hobbes (1588 – 1679)

⁴⁹ Leviathan

لویاتان واژه‌ای است عبری به معنای غول و یا اژدهای آبی که از آن در تورات نام برده شده است. لویاتان در اهریمن‌شناسی، دربان جهنم محسوب می‌شود.

⁵⁰ "War of every man against every man"

⁵¹ "Solitary, poor, nasty, brutish, and short"

⁵² The fundamental right to self-preservation

⁵³ John Locke (1632 – 1704)

⁵⁴ Second Treatise of Civil Government

⁵⁵ Social contract tradition

برای جان لاک، دلیلی که آدمی را به پشت سر گذاشتن نظم بی‌قانون طبیعت و روی آوردن به شالوده ریزی نظم قانونمند اجتماعی سوق می‌دهد، همانا حفاظت از حقوق طبیعی خود در برخورداری از "زندگی، آزادی، و ملک"⁵⁶ است، گزاره‌ای که به وضوح تأثیرگذاری آن را بر توماس جفرسون⁵⁷ و اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکای او و در این جمله آن منشور بازمی‌یابیم: "زندگی، آزادی، و حق پیگیری بهروزی"⁵⁸. با تشکیل جامعه از سوی افراد آن، دولت به عنوان کارگزار جامعه شکل می‌گیرد؛ و در عین تمایز جامعه و دولت از یکدیگر، جامعه، به عنوان پدیدآورنده و اصلاح‌کننده بالقوه دولت، از جایگاه برتری نسبت به دولت برخوردار می‌شود. حکومت، در این میان، قدرت را به عنوان معتمد به امانت دارد و هر آنگاه که اعتماد از او سلب شود و به امانتی که در نزد او به ودیعه سپرده شده است خیانت کند، "قدرت بار دیگر به مردم محول می‌شود تا آزادی سرآغازین خود را بازیابند"⁵⁹. با توجه به نگرش ملایم لاک به سرشت بشری، او پیشبینی می‌کند که این گونه انقلاب‌ها به ندرت روی خواهند داد. او بر این باور است که به طور کلی این امکان وجود دارد تا تصمیم‌ها از طریق اجماع گرفته شوند و اعضاء جامعه در فرآیند رضایت‌همگانی، به پذیرش اراده اکثریت تن دهند. در این فرآیند است که می‌توان مالکیت را محفوظ نگه داشت و هر آنگاه که لازم باشد تنظیم کرد⁶⁰.

بسط نظری تجربه اجتماعی بشر توسط جان لاک شاید نخستین نمونه روشن همان چیزی باشد که بعدها به عنوان لیبرالیسم (Liberalism) شناخته می‌شود، واژه‌ای که البته در آن زمان در بیان لاک یافت نمی‌شد، اما تمام اجزاء لیبرالیسم مدرن را می‌توان در کارهای لاک پیدا کرد: نگرانی جدی نسبت به حقوق فردی؛ باور به اینکه حکومت لازم و یا حداقل مفید است؛ و قبول این موضوع که در صورت عدم احاطه و نظارت مردم بر آن، حکومت می‌تواند منشاء خسارات بی‌شماری باشد که انقلاب‌ها از گزاف‌ترین نمونه‌های آن بشمار می‌آید. تاریخ تفکر لیبرال و عملکرد آن بدون شک پیچیده است ولی، رساله جان لاک مرجع بلامنازعی است برای شروع تحلیل شاخص‌های آن.

پیش از آنکه به بررسی سنت لیبرالی که پیامد کارهای لاک بود بپردازیم، بد نیست نگاهی بیندازیم به مفهوم آزادی در نزد متفکر سیاسی فرانسوی متولد سوئیس، ژان ژک روسو⁶¹، و کار بحث برانگیز او به سال ۱۷۶۲ تحت عنوان "قرارداد اجتماعی"⁶². در نزد روسو، نظم طبیعی از آنچه در اندیشه‌های لاک هم بود ملایم‌تر است. از دیدگاه او، بشر در طبیعت آزاد زاده شده است و در سعادت توأم با معصومیت می‌زید، در حالیکه در جوامع معاصر، بشر اقلب "در بند"⁶³ است. مشکلات از آن زمان آغاز می‌شوند که کسی تگه خاکی را محصور و آن را ملک خود اعلام کند. در نتیجه این عمل، نابرابری در ثروت و تسلط عده‌ای بر عده‌ای دیگر پدید می‌آید. و برون رفت از این مشکل میسر نباشد مگر از طریق اعمال سفت و سخت نوعی حکومت اشرافی. برعکس لاک، آنچه از دیدگاه روسو ارزشمند است نه فرد، که اجتماع و بهروزی آن است. اجتماع در نگرش او با آن چیزی هدایت می‌شود که روسو آن را اراده عام (The general will) می‌نامد، یا منفعت خویشتن اجتماعی که خرد تعیین‌کننده آن است. آن "خود"ی که جان لاک از آن مدام صحبت می‌کرد، در نزد روسو فرانسوی "اجتماع" یا همان Community است. در اینجا اراده عام را می‌بایست از "اراده همه" یا The will of all تمیز داد. اراده همه، تنها جمع افکاری است که در اجتماع یافت می‌شود. اراده عمومی، به باور روسو، همواره محقق است و "متمایل به سود عام"⁶⁴. اگر کسی از اراده عام روی‌گردان شود و برای پیگیری منافع شخصی خود از پیشبرد منفعت عام کوتاهی کند، باید "به زور هم که شده او را آزاد ساخت"⁶⁵. بدیهی است چنین نگرشی به مفهوم "آزادی"، روسو را کاملاً در بیرون از فضای فکری آنگلو – ساکسون قرار می‌دهد و گرچه او عملاً معاصر بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا بود ولی تقریباً هیچ تأثیری بر آمریکای قرن هجدهم از خود بجای نگذاشت. از او گاه به عنوان یک دمکرات تمامیت خواه (A totalitarian democrat) نام برده‌اند، گرچه چنین چیزی در نیت او نبود. برای تبیین این نکته به نمونه غیرسیاسی زیر توجه کنیم. من در ایستگاه قطار نیویورک‌ام؛ بلیطی برای سفر به واشنگتن می‌خرم؛ آنرا به مأمور آنجا نشان می‌دهم؛ راهی ترمینال می‌شوم، جایی که دو قطار در انتظار مسافران است، یکی برای شهر بئستون و دیگری برای واشنگتن؛ به اشتباه قصد سوار شدن در اولی را دارم که مأمور سراسیمه از راه می‌رسد، بازوی مرا می‌گیرد و مرا به سوی قطار واشنگتن هدایت می‌کند. آیا در این مورد ساده نمی‌توان مدعی شد که آن مأمور اجباراً مرا از بیراهه رهانیده و به سوی هدف اصلی‌ام که آزادانه برگزیده بودم هدایت کرده است؟ اگر این نمونه را از سطح ساده کنونی به درجات عالی سیاسی ارتقاء دهیم، به یک پیچیدگی و به اصولی بس بحث برانگیز و مضطرب‌کننده می‌رسیم. "بالاجبار آدمیان را به سوی آزادی سوق

⁵⁶ "Lives, liberties, and estates"

⁵⁷ Thomas Jefferson (1743 – 1826)

⁵⁸ "Life, liberty, and the pursuit of happiness"

⁵⁹ Power "devolves to the people, who have a right to resume their original liberty"

⁶⁰ Property can be preserved and regulated when necessary

⁶¹ Jean-Jacques Rousseau (1712 – 1778)

⁶² The Social Contract

⁶³ "In chains"

⁶⁴ "Tends to the public advantage"

⁶⁵ Must be "forced to be free"

دادن⁶⁶ این خطر را با خود به همراه دارد که با بالغ همانند نابالغ رفتار شود، گرچه معقولانه می‌توان از خود پرسید که آیا در شرایطی مشخص حتی افراد بالغ جامعه نمی‌توانند در موقعیتی قرار گیرند که در برابر انبوهی از مشکلات سردرگم شوند؟ بازخوانی دقیق آثار روسو روشن می‌کند که او هرگز آن نیات تمامیت‌خواهانه را که اغلب به او نسبت داده‌اند دنبال نمی‌کرده است ولی، رادیکالیزم نگرش او به مقوله آزادی و بیان پُر تب و تاب او، تأثیرگذاری افکار او بر جوامع آنگلو – ساکسون را بسیار محدود کرده است.

انطباق آمریکایی جان لاک

همچنان که پیشتر یادآور شدیم، تأثیر جان لاک بر اندیشه توماس جفرسون کاملاً آشکار است. جفرسون، لاک را در کنار دو متفکر دیگر عصر رنسانس انگلیسی، یعنی فرانسیس بیکن و اسحاق نیوئن⁶⁷، یکی از سه بزرگمردی می‌دانست که جهان تا به امروز به خود دیده بود. نظریه انقلاب و درج و بیان آن در اعلامیه استقلال سیزده ایالت اولیه و متحده آمریکا، به طور آشکار ملهم از افکار لاک است. الهام از افکار جان لاک را بویژه در گزاره‌ای از آن اعلامیه می‌توان یافت که اشاره به "حقایق بدیهی" (Self-evident truth) دارد: "آدمیان همگی برابر آفریده شده‌اند"⁶⁸ و "با حقوقی لاینفک متولد می‌شوند"⁶⁹، حقوقی که "زندگی، آزادی، و پیگیری بهروزی" را در بر می‌گیرد. به عنوان یک برده دار، جفرسون خود به طور روزمره این "حقایق بدیهی" و "حقوق لاینفک" بردگان خویش را زیر پا می‌گذاشت و تا پایان عمر نیز از این تناقض فاحش بین پندار و گفتار خود از یک طرف و کردار خویش از طرف دیگر در رنج و عذاب زیست و بر این باور استوار ماند که روزی گره کور برده‌داری سرانجام می‌بایست گشوده شود، گره‌ای که، همچنان که در سطور پایین خواهیم دید، به بهایی هنگفت گشوده شد. با این وجود، و همانطور که پژوهشگران معاصر، از جمله جودیت شکلر⁷⁰، به آن اشاره کرده‌اند، توماس جفرسون، بمرغم آن تناقض رفتاری درآورد، همواره به عنوان کسی شناخته خواهد شد که اصول یاد شده را وارد سیاست جهانی کرد.

جفرسون، مجهز به افکار جان لاک مبنی بر حقوق طبیعی بشر و اینکه حکومتگران مشروعیت خود را از رضایت حکومت شونده‌گان می‌گیرند، مدعی شد که پادشاه انگلستان به یک سری از حقوق مستعمرنشینان آمریکایی تجاوز کرده است. وی فهرست این تجاوزات را در اعلامیه معروف خود در باب استقلال ایالات سیزده‌گانه انگلستان در آمریکا آورد، و خواهان قطع روابط بین این ایالات و تاج و تخت انگلیس و اعلام استقلال آنها به عنوان یک ملت مستقل شد. با این وجود، و به گفته شکلر، افکار لاک انگلیسی عمیقاً در بطن آن اعلامیه آمریکایی شد. بنیانگذاران اعتقاد زیادی به فرمانروایی اکثریت به عنوان تنها تضمین آزادی‌های فردی خود نداشتند و جایگزین کردن گزاره لاک مبنی بر حق لاینفک تملک در جمله "زندگی، آزادی، و ملک" با حق "پیگیری بهروزی"، خود بسیار قابل توجه و بحث است. در این رابطه، بویژه می‌توان در اینجا به این نکته اشاره‌ای کوتاه کرد که بر اساس آن اعلامیه، آدمیان نه از یک بهروزی تضمین شده که از حق تضمین شده "پیگیری بهروزی" برخوردارند. "پیگیری بی‌بی که می‌تواند، در نهایت، به بسیاری بدبختی‌ها نیز بینجامد.

سنت لیبرال جان لاک انگلیسی تا بدانجا در تار و پود سیاست و تفکر آمریکایی ریشه دوانده است که لونیهارتز⁷¹، متفکر معاصر آمریکایی علوم سیاسی، در اثر خود تحت عنوان "سنت لیبرال در آمریکا"⁷² و با تأثیرپذیری و پیروی از اندیشه‌های اندیشمند فرانسوی قرن نوزدهم، آکسیس دو توکویل⁷³، بویژه از مکتوبات او به نام "دموکراسی در آمریکا"⁷⁴، مدعی است که تمامی تاریخ این کشور چنان در کالبدی از افکار لیبرال و بویژه متأثر از جان لاک پیچیده شده است که با ناخودآگاه آمریکایی در هم آمیخته است. از این دیدگاه، و به قلم توکویل فرانسوی، آمریکائیان بیش از آنکه تلاش در برابر شدن بکنند، برابر زاده شده‌اند.

بر همین اساس است که به ادعای هارتز، آمریکایی‌ها گاه از درک دیگر فرهنگ‌های سیاسی‌یی که با این ارزش‌ها قرابتی ندارند، عاجزاند. مشاهده‌گر تیزبین و نکته‌بینی همچون توکویل نیز به نوبه خود سعی بر این داشت تا توجه مخاطب خود را به تفاوت‌های بنیادین بین فرهنگ‌های سیاسی فرانسه و آمریکا جلب کند. از همین رو، و در رابطه با مقوله مرکزی برابری، او به این نکته اشاره داشت که بر خلاف آمریکا، که در آن آدمیان برابر زاده می‌شوند، فرانسه در تنگناها و ساختارهای طبقاتی دست و پاگیر گرفتار است. معضلی که بر خلاف آمریکا، آن کشور را با خشونت بیشتری در راستای شالودریزی جامعه‌ای بعدانقلابی و برابری‌طلب⁷⁵ (Egalitarian) مواجه می‌کند. از طرف دیگر، هارتز مدعی است که بر خلاف فرانسه، آمریکا توانسته است تا

⁶⁶ "Forcing people to be free"

⁶⁷ Francis Bacon and Isaac Newton

⁶⁸ "All men are created equal"

⁶⁹ They are born with "inalienable rights"

⁷⁰ Judith Shklar

⁷¹ Louis Hartz (April 8, 1919 – January 20, 1986)

⁷² The Liberal Tradition in America

⁷³ Alexis-Charles-Henri Clérel de Tocqueville (29 July 1805, Paris – 16 April 1859, Cannes)

⁷⁴ Democracy in America (1835)

⁷⁵ Egalitarian, postrevolutionary society

اساساً با پرش از مرحلهٔ ارباب – رعیتی و فئودالیت به جامعه‌ای مدرن، مستقل، حقوق‌محور و بنا شده بر طبقهٔ متوسط دست یابد. گرچه از بسیاری جهات و بویژه با نادیده گرفتن تاریخ برده‌داری و جدال‌های کارگری در فرآیند صنعتی شدن و ستیزهای قومی، به چنین دیدگاهی نسبت به تکامل اجتماعی و سیاسی جامعه آمریکایی می‌توان، به حق، خرده گرفت، ولی بدون تردید نگرش‌ها رتزو مینی بر اینکه آمریکا در طول تاریخ خود عمیقاً متأثر از ارزش‌های فردگرایانه و حقوق‌محور بوده و اساساً بر پایهٔ طبقهٔ متوسط استوار بوده است نیز، نه تنها به قوت خود باقی است که از درون‌بینی⁷⁶ ژرفی هم برخوردار است.

با استناد به این درک از حکومت که قدرت آن همواره تهدیدی است برای آزادی‌ها و حقوق فردی، قانون اساسی آمریکا سندی است اساساً لیبرال. در این رابطه، نگاهی بیندازیم به مقالات فدرالیست.

در این مقالات که تلاشی بود برای تشریح آن قانون، جیمز مدیسون و آلكساندر همیلتون و جان جی قانون اساسی آمریکا را طرحی سنجیده در راه دشوار کردن فرآیند تصمیم‌گیری حکومتی⁷⁷ تلقی کرده‌اند و آن را سدی در برابر دست‌اندازی قدرت به آزادی‌ها و حقوق فردی و تلاشی برای به حداقل رساندن تخطی و سوءاستفاده از قدرت از یک طرف و به حداکثر رساندن آزادی و حقوق افراد از طرف دیگر می‌دانند. جدال و اختلاف نظر بین شارحان و مفسران این سند تاریخی بسیار بوده است. از یک طرف همیلتون به حکومتی بس مقتدرتر و مرکزی معتقد بود و از طرف دیگر مدیسون به خوشه‌ای کردن (Fragmentation) قدرت سیاسی و حکومتی. نظر به پیشینه‌های تاریخی حکومت‌های جمهوری عریض و طویل و آفت همیشگی این گونه نظام‌ها که در جدال‌های دسته‌ای و حزبی بی‌پایان و نزاع‌های درونی متبلور می‌شد، نظریه‌های قدیمی‌تر در باب این گونه حکومت‌ها بر این باور استوار بود که نظام‌های جمهوری هنگامی تجربهٔ موفق خواهد شد که حتی‌المقدور کوچک بوده و کوچک بمانند. در پرتو این پیشینهٔ تاریخی و نظریه‌های رایج در باب جمهوری، فرقه و یا دسته بندی و یا حزب⁷⁸، منفعت عام را مطیع و تابع منافع خصوصی ساختن و یا گروهی خاص را بر دستگاه دولتی استیلا دائم دادن، تعریف می‌شد. برای پیشگیری از چنین آفتی، مدیسون در یکی از مقالات نامبرده⁷⁹ چنین استدلال کرد که با افزودن بر ابعاد نظام سیاسی و در نتیجه با افزایش محتمل تعداد احزاب و دسته بندی‌های رقیب، رقابت نشأت گرفته از آن به خودی خود منجر به تعادل واقعی قوا در درون نظام خواهد شد. با پیش‌بینی رقابت ریاست جمهوری با دو مجلس سنا و نمایندگان برای کسب قدرت و در نتیجه، در زمینهٔ تعدیل این‌ها توسط یکدیگر، مدیسون می‌گفت: "جاه را با جاه و جاه‌طلب را با جاه‌طلب مقابل بایست کرد"⁸⁰. در گفتار دیگری در همان سلسله مقالات⁸¹، همیلتون بر پیچیدگی نظام سیاسی آمریکا یک لایهٔ حقوقی نیز تحت عنوان نظریهٔ بازنگری قضایی⁸² می‌افزاید، نظریه‌ای که به دیوان عالی آن کشور این حق را می‌دهد تا هرگونه حکم دو مجلس را که مخالف قانون اساسی تشخیص دهد، ملغی کند. برای تشریح بهینه‌سازی و کارآمدی بیشتر نظام سیاسی، موازنهٔ قوای حاکمه و تقابل و تعدیل آنها (Checks & Balances) در آمریکا، این را نیز بیفزاییم که در کنار تفکیک قوای مرکزی در آن کشور، ایالات از تحکیم اقتدار بسزایی برخوردارند.

هر حکومت محدودشده و دمکراتیکی با این چالش مواجه است که در عین حال که می‌بایست از اصل جان لاک‌ی فرمانروایی اکثریت تبعیت کند، موظف به مراعات و محافظت از حقوق اقلیت نیز هست. تشخیص بموقع اهمیت حقوق اقلیت برای به چالش خواندن رأی اکثریت، از جمله مباحث کلیدی در تفسیر و تشریح مفهوم آزادی و از واجبات آن بوده و هست.

برای محافظت از حقوق اقلیت در برابر استبداد بالقوهٔ اکثریت و هر چه محدودتر و محصورتر کردن اقتدار حکومت، موادٔ بیشماری در قانون اساسی گنجانده شده است که در بهترین تعریف می‌توان آنها را دعوی آزادی‌های متعدد برشمرد. از همین روست که به لحاظ حقوقی، محرومیت از حقوق مدنی⁸³ و تفهیم اِثام بدون دادگاه و دفاع از حقوق مِثم (Legislative declarations of guilt)؛ قانون عطف به ماسبق⁸⁴؛ و گزینش دینی در انتصابات دیوانی، ممنوع می‌باشد؛ و هیأت‌های منصفه و تعریف دقیق خیانت، از واجبات حقوقی و قانونی بشمار می‌رود. چنین موازین حقوقی در زمان خود، یعنی در ۱۷۸۷، تا حدود زیادی مترقی محسوب می‌شد، هرچند در میان حامیان تصویب آنها بودند کسانی، از جمله جفرسون، که نارضایتی خویش را از نبود گزاره‌های حقوقی، اساسی، رسمی و نظاممند در درج و تضمین آزادی‌ها در قانون اساسی آشکار می‌ساختند. از همین رو و به زودی، سندی ده ماده‌ای به آن قانون الحاق شد که به منشور حقوق ایالات متحده⁸⁵ معروف است. بر طبق اصلاحیهٔ ده ماده‌ای

⁷⁶ Insight

⁷⁷ Deliberately designed to make governmental decision making difficult

⁷⁸ Faction

⁷⁹ Federalist 10

⁸⁰ "Ambition must be made to counter ambition"

⁸¹ Federalist 78

⁸² A theory of judicial review

⁸³ Bills of attainder

⁸⁴ Ex post facto laws

⁸⁵ Bill of Rights

الحاقی به قانون اساسی که متضمن حقوق شهروندان ایالات متحده است، قدرت دولت فدرال آن کشور محدودتر می‌شد. ده اصلاحیه اول، که جیمز مدیسون از مؤلفان اصلی آن بود، به قانون اساسی که به تازگی به تصویب رسیده بود، در جهت احقاق حقوق و آزادی‌های شهروندان، منضم شد. از جمله تضمین‌های قانونی مندرج در این الحاقیه می‌توان به آزادی بیان، مطبوعات، انجمن‌ها، و دین؛ طی سلسله مراتب لازم‌الاجرای قانون (Due process of law)؛ دادرسی عادلانه (Fair trial)؛ و همچنین تضمین مصونیت شهروند از اقرار بالاجبار و به اکراه و اتهام زدن به خود⁸⁶؛ بازرسی و ضبط و تصرف نامعقول در اموال⁸⁷؛ و به تضمین مصونیت شهروند از شکنجه و تنبیهات غیر متعارف و ظالمانه، اشاره کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمد، با دو نوع آزادی مواجه هستیم: آزادی‌های ایجابی و آزادی‌های سلبی⁸⁸. آزادی ایجابی، آزادی عمل است، به عنوان محرک فعالیت مدنی و قوه محرکه دموکراسی. آزادی سلبی، مصونیت از برخی اعمال حکومت است. آزادی سلبی، یا مصونیت از قدرت، تضمین کننده مدنیت یا آزادی عمل مدنی، یا همان آزادی ایجابی است. در قانونشهر، آزادی‌های ایجابی و سلبی، مدنیت و مصونیت، لازم و ملزوم یکدیگراند.

با وجود الحاقیه‌های اصلاحی فوق در بهینه‌سازی قانون اساسی، قبول ضمنی برده‌داری در بطن آن سند، به عنوان فاحش‌ترین شکل انکار ابتدایی‌ترین حقوق بشری، بر سیاست قرن نوزدهم سایه افکند. ولی پیش از آنکه به این مسئله برسیم، توضیحاتی در مورد ساختار قانون اساسی لازم به نظر می‌رسد.

این ساختار اگرچه اساساً لیبرال است، یعنی سعی بر محدود کردن قدرت سیاسی و تضمین آزادی‌های فردی دارد، ولی کاملاً دمکراتیک نیست. به چند دلیل. یکی اینکه در ادوار آغازین، نه تنها حق رأی مختص شهروندان آزاد و ذکور بود و لا غیر، که در بسیاری از ایالات شاخص‌های تملک در تأیید صلاحیت انتخاباتی مد نظر قرار می‌گرفت. با این حال، انصافاً باید در حق بنیان‌گذاران این را نیز افزود که در قیاس با زمانه خود، گستره انتخاباتی نظام سیاسی آمریکا وسیع‌تر از آن چیزی بود که در آن روزگاران می‌توان یافت و این نظام در عمل نیز نشان داده است که می‌تواند، گرچه از طریق نزاع‌هایی بسیار، حیطه رأی را گسترده‌تر هم بکند. مشکل دیگر اما در گنجاندن "هیات انتخاباتی"⁸⁹ در قانون اساسی است، سامانه‌ای که بر مبنای آن "روسای جمهور اقلیت" می‌توانند کمبود آرای مردمی خود را با کسب آرای هیات‌های انتخاباتی جبران کنند و به قدرت برسند. علاوه بر این، تا تصویب متمم یا اصلاحیه هفدهم قانون اساسی در فوریه ۱۹۱۳، در باب انتخاب سناتورهای با رای مستقیم مردم، این دسته از اعضاء مجلس از طریق آراء قانون‌گذاران انتخاب می‌شدند. حتی پس از الحاق اصلاحیه فوق، این ویژگی انتخاباتی که بر اساس آن هر ایالت دو سناتور به مجلس سنا می‌فرستد، موازنه بین ایالت‌های پر نفوس و کم جمعیت را به نفع گروه دوم دگرگون می‌کند. و بالاخره، و به قول نظریه پرداز سیاسی، جرج کاتب⁹⁰، باید این را نیز افزود که قدرت دیوان عالی از محدودیت‌های کمتری نسبت به نهادهای منتخب در نظام حکومتی آمریکا برخوردار است.

سازه‌های ظاهراً غیردمکراتیک⁹¹ فوق از اینرو در ساختار قانون اساسی آمریکا تعبیه شد که دارویی باشد برای رفع نگرانی بنیان‌گذاران آن قانون از "مشارکت مستقیم جمیع شهروندان در سیاست"⁹². در مقالاتی⁹³ از سلسله مقالات فدرالیست، مدیسون نه تنها صراحتاً مدنیتی را که در آتن باستان تبلور یافته بود به دیده تردید می‌نگریست، بلکه در همانجا قاطعانه نتیجه می‌گیرد که "حتی اگر تمام شهروندان آتن هر یک بنوبه خود یک سقراط می‌بود، باز هم از مجمع‌اش جز بلوای عوام چیز دیگری حاصل نمی‌شد"⁹⁴. گرچه سخت است نظام سیاسی آمریکا را نه یک جمهوری با نهادهای نمایندگی، بلکه مشارکتی دمکراتیک و مستقیم ترسیم کرد ولی، کاهش میزان مشارکت در فرایند سیاسی امروزی آن کشور از نگرانی‌های جدی محسوب می‌شود. یافتن تعادلی درست بین دموکراسی و محدودیت‌های قانونی، گرچه از اهمیتی بسزا برخوردار است، ولی جامه عمل پوشاندن به آن دشوار است. برای مثال، تا سال‌های ۱۸۳۰، برخی از سازه‌های غیر دمکراتیکی که در بالا به آنها اشاره رفت، و از آن جمله محدودیت‌های ناشی از ابراز صلاحیت انتخاباتی بر اساس شاخص‌های ملکی و تملک، برچیده شد.

از ویژگی‌های این دوران، میزان بالای دمکراتیزاسیون آن است، فرایندی که به نحوی درخشان در اثر به یادماندنی ثوکویل به رشته تحریر درآمده است، اثری که بسیاری آن را بزرگترین پژوهش مکتوب از نوع خود تا به امروز در باب ایالات متحده می‌دانند. این اثر همچنین سهمی بسزا در نظریه دمکراتیک داشته و کاری پایه‌گذار در جامعه‌شناسی سیاسی بشمار رفته است.

⁸⁶ Compulsory self-incrimination

⁸⁷ Unreasonable searches and seizures

⁸⁸ Positive and negative freedoms

⁸⁹ Electoral college

⁹⁰ استاد ممتاز علوم سیاسی دانشگاه پرینستون George Kateb

⁹¹ Apparently antidemocratic structures

⁹² Direct participation in politics by the citizenry as a whole

⁹³ In Federalist 10 and in Federalist 55

⁹⁴ "Had every Athenian citizen been a Socrates, every Athenian assembly would still have been a mob"

همانطور که پیشتر به آن اشاره شد، در دیدگاه تُوکویل دموکراسی و برابری طلبی⁹⁵ اساساً هم معنی‌اند. او بر این باور بود که دموکراسی آمریکایی موج آینده است. معلّم او، تاریخدان فرانسوی فرانسوا گیزو⁹⁶، به او گفته بود: "تو دموکراسی را از دید اشرافیتی می‌نگری که مغلوب شده و به مُحقّ بودن غلبه کننده خود قانع است"⁹⁷. در حقیقت، تُوکویل بدون تردید نگرانی کمتری از مدیسون از نیروهای دموکراتیک از خود نشان می‌داد. به اعتقاد او، تا زمانی که دولت متمرکز و نیرومندی در کار نباشد و آمریکایی‌ها نیز همواره همان رغبت همیشگی را، که تُوکویل از نزدیک شاهدش بود، برای تشکیل گروه‌های فعال سیاسی محلی از خود نشان دهند، دموکراسی در خطر نیست و تضمین شده است. مشارکت سیاسی، بویژه در سطوح محلی و داوطلبانه، "بهترین آموزشگاه رایگان" شهروندی محسوب می‌شود. از دیدگاه تُوکویل، تشکلهای محلی در کنار تأثیر دین، مروج و تقویت‌کننده پیگیری "منفعت شخصی به معنای درست کلمه" است، یعنی تعادل بین منافع خاص و عام. چنین تعدیلی در عرصه اجتماعی، نه به فلسفه‌های عمومی و والا⁹⁸، که به نظمی آراسته در پهنه جامعه خواهد انجامید که در آن شهروندان خودمختار با همکاری با یکدیگر به تقویت و بسط منافع عام و بهروزی عمومی کمک می‌رسانند.

با این وجود، آنچه موجب نگرانی خاطر تُوکویل می‌شد، توسعه مادی‌گرایی در آمریکا و برآمد نوعی "اشرافیت صنعتی"⁹⁹ بود. بزرگترین تهدیدی که او برای دموکراسی در آمریکا متصور بود، تبدیل شهروندان فعال به توده‌های بی‌تفاوت بود، فرآیندی که می‌تواند در گِرودار فردیت‌گرایی خودخواهانه¹⁰⁰، گریبانگیر آن جامعه شود. در چنین شرایطی، استبداد اکثریت یا "استبداد نرم" افکار عمومی ("Soft despotism" of public opinion) به مشکلی واقعی تبدیل می‌شود. فراتر از این، تُوکویل به شدت از بروز ناآرامی‌ها و خشونت‌های گسترده، ناشی از ندادم برده‌داری، نگران بود. نگرانی‌یی که می‌رفت تا جامعه تحقّق به خود بپوشاند.

افکار تُوکویل تأثیر شگرفی بر عقاید دوست و معاصر او، اقتصاددان و فیلسوف بریتانیایی، جان استوارت میل¹⁰¹، بجا گذاشت.

جان استوارت میل و آزادی

بدون تردید، رساله جان استوارت میل، تحت عنوان "در باب آزادی"¹⁰²، نقدشده‌ترین اثر مدرن در باره نظریه عام آزادی (The general theory of freedom) و بویژه آزادی بیان و همچنین در مبحث دامنه قابل قبول مداخله حکومت در امور شهروندان، محسوب می‌شود. در باب مقوله آزادی، استوارت میل شدیداً پایبند یک موضعگیری آزادخواهانه مطلق¹⁰³ بود و کوچک‌ترین محدودیتی برای بیان و اندیشه قائل نبود. چراکه بیان اندیشه‌ای را خاموش کردن، قائل بودن به مصونیت از خطاست. به بیان خود او، "ما هرگز نمی‌توانیم اطمینان داشته باشیم بیانی را که خاموش می‌کنیم حقّ است یا نیست، و اگر حقّ هم نباشد خاموش کردن آن حقّ نیست"¹⁰⁴. به باور استوارت میل، اگرچه هر استدلالی با ارزش نیست ولی با ممیزی فکر، خطر جابجایی ناهق را بر حقّ تقبل می‌کنیم.

حتی اگر عقیده‌ای که در معرض ممیزی است آشکارا ناهق باشد، باز منفعت عام در تضمین آزادی بیان آن عقیده است، چرا که تنها از این طریق است که ما می‌توانیم درک بهتری از عقیده برحق به دست آوریم. اضافه بر این، مشاهدات عینی‌مان از علوم طبیعی به ما می‌آموزد که اگرچه برخی عقاید بر دیگر عقاید برتری واضح دارند ولی ما همچنان باید این امکان را قائل باشیم که عقیده امروز ما فردا مردود شود. ارزش و توانایی بزرگ تبادل نظر در این نهفته است که از طریق آن می‌توان عقیده کثر را راست و فکر نادرست را درست کرد. استوارت میل همچنین هشدار می‌دهد که اغلب، حقیقت در بین اقسام مختلف عقاید در تقابل تقسیم شده است. ما چاره‌ای جز رودررویی با تضادهایی که با آنها مواجه هستیم نداریم: تملک و برابری¹⁰⁵؛ جمع‌گری و فردی‌گری (Sociality and Individuality)؛ آزادی و انضباط¹⁰⁶؛ و از این قبیل. تنها با پهناورترین پهنه ممکن بیان اندیشه است که ما می‌توانیم به کاملترین درک ممکن از موضوع‌های متنازع و پیچیده دست یابیم. استوارت میل همچنین در یک نگرانی جدی با دوست خود، تُوکویل، هم عقیده است. ترس مشترک دو متفکر از این نکته نشأت می‌گرفت که مبادا آن چیزی که تُوکویل

⁹⁵ Democracy and egalitarianism

⁹⁶ François Pierre Guillaume Guizot (1787 - 1874)

⁹⁷ "You judge 'democracy' like an aristocrat who has been vanquished, and is convinced that his conqueror is right"

⁹⁸ "Sublime" public philosophy

⁹⁹ "Manufacturing aristocracy"

¹⁰⁰ Egoistic individualism

¹⁰¹ John Stuart Mill (1806 - 1873)

¹⁰² On Liberty

¹⁰³ Libertarian

¹⁰⁴ "We can never be sure that the opinion we are endeavoring to stifle is a false opinion; and if we were sure, stifling it would be an evil still"

¹⁰⁵ Property and equality

¹⁰⁶ Liberty and discipline

"استبداد نرم افکار عمومی" اش می‌خواند، عقایدی که با عدم مقبولیت عامه و یا با لعن نامتعارف و جنجال‌برانگیز بودن مواجه است، زیر فشار باورهای عوام لوث شود و نهایتاً فضایی آکنده از همرنگی تهی‌مغزانه¹⁰⁷ بر جامعه مسلط گردد.

در رابطه با آزادی عمل، استوآرت میل همان رویکردی را اختیار می‌کند که از او در باب آزادی بیان سراغ گرفتیم. در این زمینه بخصوص اما او معتقد است که آزادی گنیش نمی‌تواند نامحدود باشد و گنیشگر نمی‌تواند با بلهوسی به آفت اجتماعی تبدیل شود. در بیانی ساده و مردمپسند، آزادی عمل دست هر کسی آنجایی ختم می‌شود که نوک دماغ دیگری شروع می‌شود. به عبارت فنی‌تر و به قول استوآرت میل، "کنش‌های دربرگیرنده خود" (Self-regarding act)، یعنی کنشی که صرفاً معطوف به کنشگر است و نه متوجه دیگری، بر خلاف "کنش‌های دربرگیرنده دیگری" (Other-regarding actions)، نیاز به قانون‌گذاری و تنظیم حکومتی ندارد. عدم اطمینان از آنجا آغاز می‌شود که بخواهیم این دو گروه را از یکدیگر متمایز کنیم و تشخیص دهیم کدام کنش فردی صرفاً متوجه کنشگر است و کدام از اثرگذاری اجتماعی بسزایی برخوردار است. تمایز این دو از یکدیگر، بویژه در جوامع وسیع، پیچیده و بسیار متنوع، می‌تواند خیلی جنجال‌برانگیز باشد.

استوآرت میل، همچون ثوکویل، از فکر یک دولت متمرکز و پر قدرت مضطرب بود. ولی بر این باور نبود که عملکرد دولتی و آزادی فردی الزاماً در تضاد با یکدیگرند. از همین رو، اگر چه او به بازار آزاد عقیده داشت ولی آماده بود تا برای تنبیه تقلب، بدرفتاری با کارگران، عدم رعایت ضوابط بهداشتی محیط کار آنان، یا آن چیزی که ما امروزه آن را آلودگی محیط زیست می‌خوانیم، به تنظیم از راه قانون‌گذاری روی آورد. و ناگفته نپساید که استوآرت میل لزوم پیشگیری از جرایم خشن و برخورد قضایی با آنها و تنبیه مجرمان را به رسمیت می‌شناخت، اگر چه همواره نگران آن بود که مبادا سواستفاده‌هایی که ممکن است در حین پیشگیری و برخوردهایی این چنین پیش آید، در تنازع با آزادی فرد قرار گیرد.

با این اوصاف و با در نظر گرفتن عقاید ثوکویل و استوآرت میل، بازگردیم به بحث خود پیرامون خطوط کلی سیر تکامل سیاست در آمریکا.

جدال برای پایان دادن به برده‌داری – پایان جنگ داخلی و مسائل جدید

کم و بیش همزمان با سفر ثوکویل به آمریکا، مبارزه برای الغای برده‌داری به طور جدی از اواسط دهه ۱۸۳۰ شروع و با گسترش کشور به سمت غرب تشدید شد.

بخش عمده‌ای از مجادله پیرامون برده‌داری ریشه دینی داشت و اغلب با گزارش‌های مُسندل و مستند از چندوچون ستمی که بر برده‌ها می‌رفت، بر حجم آن افزوده هم می‌شد. از این میان می‌توان، به عنوان مثال، از کارهای شاخصی همچون "برده‌داری، آنچنان که هست"¹⁰⁸، اثر تئودور دوئیت ولد¹⁰⁹ و یا کتاب پرفروش "کلبه عمو تم"¹¹⁰، اثر هریت بیچر استو¹¹¹، نویسنده نامی ادبیات پایداری سیاهان در آمریکا، نام برد. در همین تب و تاب، برده‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی نیز مورد حمله قرار گرفت. کارگران ایالات شمالی آمریکا، نه از روی دلسوزی، که به دلیل مخالفت با رقابت نیروی کار ارزان قیمت برده‌ها، به ضدیت با این گونه نظام اقتصادی برخاستند. در مقابل آنها، نظریه‌پرداز جنوبی، جرج فیتزهاگ¹¹²، استدلال می‌کرد که نه تنها ارباب برده‌دار از برده خود بهتر حمایت می‌کند تا کارفرما از کارگر خود، بلکه دیر یا زود آمریکائیان باید تکلیف خود را با این موضوع که نیروی کار بالاخره می‌بایست بر اساس آزادی سازمان یابد یا بر پایه برده‌داری، روشن سازند. کارگران شمالی، بویژه آنهایی که متعلق به "حزب زمین آزاد"¹¹³ بودند، یعنی جدّ حزب جمهوری‌خواه آبراهام لینکلن¹¹⁴، شعار "زمین آزاد، نیروی کار آزاد، مردان آزاد"¹¹⁵ را اختیار کردند. لینکلن در سخنرانی معروف خود تحت عنوان "دو دستگی در خانه"¹¹⁶، بدون تردید در پاسخ به نوشته‌های تیره و مبهم فیتزهاگ، مصرانه استدلال کرد که دودستگی ملتی بر علیه خود، با نیمه‌ای آزاد و نیمه‌ای برده، توان پایداری نخواهد داشت. فراتر از این، و علیرغم اختلاف نظرشان با عملکرد جفوسون به عنوان یک برده دار، لینکلن و دیگر متفکران ضدبرده‌داری به روشنی اعتقاد خویش به مفهوم حقوق بنیادین مندرج در اعلامیه استقلال او را بیان داشتند.

¹⁰⁷ Mindless conformity

¹⁰⁸ American Slavery as it Is: Testimony of a Thousand Witnesses (1839)

¹⁰⁹ Theodore Dwight Weld (1803 – 1895)

¹¹⁰ Uncle Tom's Cabin; or, Life Among the Lowly

¹¹¹ Harriet Beecher Stowe (1811 – 1896)

¹¹² George Fitzhugh (1806 - 1881)

¹¹³ Free Soil Party

¹¹⁴ Abraham Lincoln (1809 – 1865) وی شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا بود

¹¹⁵ "Free Soil, Free Labor, Free Men"

¹¹⁶ "House Divided" speech

پیش از جنگ داخلی، لینکلن استدلال خود در مخالفت با نظام برده‌داری را بر پایه‌های اخلاقی و نظائر آن استوار می‌کرد و از آنرو که احساس می‌کرد اقتدار قانونی لازم را از نقطه نظر قانون اساسی برای منسوخ کردن برده‌داری در سطح ملی ندارد، از الغاگرایی محض¹¹⁷ سخن به میان نمی‌آورد. این نکته نشأت گرفته از محدودیت‌هایی است که قانون اساسی گاه برای پیگیری سیاست‌های آرمانی قائل است و مجادله در این زمینه که در کدام شرایطی می‌توان بین صیانت از اصول قانون اساسی¹¹⁸ از یک طرف و نگرانی‌های اخلاقی از سوی دیگر تعادلی برقرار کرد، همچنان باز است.

در بحبوحه جنگ داخلی، هنگامی که برده‌داران مدعی شدند که لینکلن حق دست گذاشتن بر املاک آنان را ندارد، وی خاطر نشان ساخت که نمی‌شود از یک طرف کشور را در ورطه جنگ فرو برد و از طرف دیگر صدمه‌ای هم متقبل نشد. از این رو، لینکلن از اختیارات زمان جنگ خود بهره برد و اعلامیه آزادی بردگان¹¹⁹ را، که از مهمترین فرامین تاریخ ریاست جمهوری این کشور محسوب می‌شود، امضاء کرد و موجبات آزادی تمامی بردگان را در سرزمین‌های شورشی فراهم نمود. درست پس از پایان جنگ، متمم سیزدهم قانون اساسی ایالات متحده به تصویب رسید و بر اساس آن رسماً برده‌داری در آن کشور برچیده شد. این تصمیم به همراه دو متمم بعدی، عملاً موجبات یک انقلاب را با محوریت قانون اساسی پدید آورد. متمم چهاردهم، مهمترین آنها بشمار می‌آید. بر اساس این متمم، هر کس متولد آمریکا باشد یا تبعیت آن کشور را بدست آورده باشد، شهروند آنجا محسوب می‌شود و از مصونیت حقوق شهروندی برخوردار می‌گردد؛ هیچ ایالتی حق تصرف در این حقوق و به تعلیق درآوردن امتیازات شهروندی را نداشته، حق تعرض به جان، مال و آزادی هیچ فردی را بدون تکمیل رویه واجب الاجرای قانونی ندارد؛ حمایت یکسان قانون را از هیچ فردی نمی‌توان دریغ داشت؛ و هیچ شهروند بالغ مذکری را نمی‌توان از حق رأی بی‌بهره کرد، مگر جرم او در ارتکاب جنایت یا شورش به اثبات رسیده باشد. نقض این اصل آخر از سوی ایالتی می‌توانست به کاهش تعداد نمایندگان آن در مجلسین بی‌انجامد. اصلاحیه پانزدهم، مصوب فوریه ۱۸۷۰، آشکارا این اصل را مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد و هر ایالتی را از نقض حق رأی شهروندان بر پایه شاخص‌های "نژادی، رنگ پوست، و یا پیشینه بردگی" مؤکداً برحذر می‌دارد. متمم پانزدهم، از این جهت که از دخالت در آزادی‌های ایجابی شهروندان جلوگیری می‌کند، مصداق کاملی است از اهمیت آزادی‌های سلبی.

متأسفانه، با پایان دوران بازسازی¹²⁰ در پی انتخابات جدال برانگیز ۱۸۷۶، تضمین‌های قانونی مندرج در اصلاحیه‌های چهاردهم و پانزدهم، بویژه در ایالات جنوبی، ولی نه فقط در آنجا، و بطور گسترده، به فراموشی سپرده شد. از پیش از سال‌های ۱۸۹۰ به بعد، سیطره قوانین معروف به جیم کراو¹²¹ در ایالات جنوبی و در اشکال خفیف‌تری در بخش قابل توجهی از کشور کامل می‌گردد. این امر نشان دهنده این واقعیت است که آزادی‌های تضمین شده در قانون اساسی بدون مقرر کردن احکام متناسب¹²² و حمایت نیروهای فائق اجتماعی، از محتوای خود تهی می‌شود. در عمل، یک قرن به درازا کشید تا اصلاحیه‌های متمم قانون اساسی، تصویب شده در دوران پس از جنگ داخلی، به طور تمام و کمال به اجرا گذاشته شود.

پایان جنگ داخلی و مسائل جدید

با پایان جنگ داخلی، مسئله آزادی واقعی برای برده‌های سابق، کم کم به فراموشی سپرده شد.

سفیدها در جنوب اشتیاق چندانی در به رسمیت شناختن برابری برده‌های سابق خود نداشتند و در دیگر ایالات نیز شوق آنچنانی در این باره به چشم نمی‌خورد. از این گذشته، مسائل جدیدی نیز به میان آمد. به عنوان مثال، دوران پس از جنگ برای نخستین بار شاهد ظهور مجتمع‌های عظیم صنعتی در صنایع ترابری، فولاد و نفت است. از این زمان به بعد است که کارگران این صنایع دست به اعتراض بر علیه پیمان شدن حقوق خود از طرف غول‌های نوظهور صنعتی می‌زنند. آنچه ما در طی یک نسل شاهدش هستیم، بازاندیشی مجموع روابط بین حکومت ملی و اقتصاد است.

برای درک بهتر موضوع‌های نوظهور در این دوران، بد نیست کمی به عقب و به مباحث مطرح شده در اوایل قرن نوزدهم بازگردیم. دو چهره دگراندیش و سیاسی رقیب و پیشرو، توماس جفرسون و الکساندر همپلتون، دو قطب متقابل اندیشه سیاسی و اولویت‌های سیاست‌گذاری را نمایندگی می‌کردند. جفرسون اگرچه خود برده‌دار بود لیکن دمکرات سرسختی بود که معتقد بود یک قوه مجریه قدرتمند آزادی را به خطر می‌اندازد و از همین رو از یک نظام مبتنی بر قانون اساسی و شدیداً تمرکززدایی‌شده¹²³ که در آن عمده اختیارات در گرو ایالات قرار گرفته باشد، دفاع می‌کرد. او به برتری زمینداری و زندگی روستایی مبتنی بر کشاورزی اعتقاد داشت و از صنعت و سود ناشی از سرمایه و از شهرهای بزرگ منتظر بود. همپلتون، به نوبه خود، عمیقاً نسبت

¹¹⁷ Abolitionism

¹¹⁸ Constitutional rectitude

¹¹⁹ The Emancipation Proclamation

¹²⁰ The Reconstruction period

¹²¹ Jim Crow laws

¹²² Statutory law

¹²³ A highly decentralized constitutional system

به قانون اساسی به دیده تردید می‌نگریست و صرفاً از این رو که آن را به مقالات کنفدراسیون¹²⁴، سندی که تا پیش از آن در ایالات سیزدهگانه اولیه آمریکا اعتبار داشت، ترجیح می‌داد، از آن قانون حمایت کرد. "مردم" از دید او "هیولایی"¹²⁵ هستند که به ندرت تصمیم درستی می‌گیرند. همچون روم باستان، مردم بطور طبیعی بین خواص و عوام (The few and the many) تقسیم شده‌اند و این صرفاً خواص مردم‌اند که سهمی همیشگی از حکومت را در اختیار خویش دارند¹²⁶.

همیلتون طرفدار یک قوه مجریه قدرتمند بود و ترجیح می‌داد که نظام ایالتی را ملغی کند، ولی چون به ناممکن بودن چنین اقدامی واقف بود، پیشنهاد انتصاب فرمانداران ایالتی را از سوی حکومت مرکزی داد. در زمینه سیاست‌های عمومی، او پایبند توسعه اقتصادی در سایه پیشرفت صنعت و بهره و سود سرمایه‌های مالی بود. او همچنین مدافع سرسخت یک بانک رسمی ایالات متحده آمریکا بود، موضعی که، چه از نقطه نظر قانون اساسی و چه از لحاظ سیاست‌گذاری در عرصه عمومی، برای جفرسون و یاران‌اش به کفرگویی می‌مانست.

عوامگرایی و جنبش متأثر از آن¹²⁷، که دین زیادی به جفرسون و ریشه در زمینداری و کشاورزی و زندگی روستایی و خوبی ضدبانکداری داشت، عرصه را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به روی کشمکش برای اصلاحات اقتصادی گشود. عوامگرایان، اگرچه هیچگاه موفق به پُل زدن به شهرنشینان و منافع آنها نشدند و از همین رو از کسب پیروزی انتخاباتی چشمگیری بی‌بهره ماندند، ولی نهایتاً توانستند برخی از پیشنهادات خود در زمینه سیاست‌گذاری‌های عمومی و از آن جمله مالیات بر درآمد را به کرسی بنشانند. جنبش ترقی‌خواهی¹²⁸ در اوایل قرن بیستم به مثابه پیشرفتی واقعی در عرصه دگراندیشی و گفتارسیاسی بشمار می‌رود. جالب‌ترین متن نظری آن در ۱۹۰۹ تحت عنوان "وعده زندگی آمریکایی"¹²⁹ به قلم هربرت کرولی¹³⁰، روزنامه نگار، به چاپ می‌رسد. او استدلال می‌کند که اگرچه دیدگاه همیلتونی در اقتصاد سیاسی و شیوه حکومت از مُعادل جفرسونی آن بسیار برتر است ولی همیلتون را نمی‌توان به هیچ وجه یک دمکرات قلمداد کرد. هنر همیلتون در این نهفته است که مدافع نقشی فعال برای حکومت¹³¹ است. آنچه کرولی مطرح کرد، پیگیری اهداف دمکراتیک جفرسونی بود از طریق روش‌های همیلتونی، پیشنهادی که تا به امروز سرمشق فکر و عملکرد نیروهای ترقی‌خواه و جناح چپ سیاسی¹³² در آمریکا بوده است.

از نتایج آنی خمیرمایه ترقی‌خواهی بر سیاست آمریکا، چندقطبی شدن انتخابات ۱۹۱۲ بود. در آن سال، نامزدهای انتخاباتی عبارت بودند از رئیس جمهور ویلیام هووارد تافت¹³³، از حزب جمهوری‌خواه؛ رئیس جمهور پیشین تئودور روزولت¹³⁴، که با انشعاب از جمهوری‌خواهان به حزب ترقی‌خواه پیوسته بود؛ و وودرو ویلسون¹³⁵ از حزب دمکرات. انتخابات آن سال که با انشعاب در بین جمهوری‌خواهان به پیروزی نامزد دمکرات‌ها، وودرو ویلسون، انجامید، بدون تردید یکی از آخرین جدال‌های انتخاباتی بود که به لحاظ محتوای غنی فکری‌اش، از گیرایی و اهمیت بسزایی برخوردار بود.

دیدگاه‌های کرولی با استدلال‌های روزولت نزدیکی بیشتری داشتند تا با عقاید ویلسون. روزولت که تا آن زمان به ساختارشکن مجموعه‌های کلان تجاری¹³⁶ مشهور بود، با ترک شهرت پیشین خود و با اتخاذ دیدگاه همیلتونی در این زمینه، معتقد شده بود که این نوع مجموعه‌ها تا زمانی که تحت نظارت تنظیم‌کننده برنامه‌ای باشند که او آن را ملی‌گرایی نو¹³⁷ می‌نامید، می‌تواند برای منفعت عام مؤثر واقع شود. در طرف مقابل، ویلسون با تأثیرپذیری از لوئیس برندایس¹³⁸، حقوقدانی که بعدها به دیوان عالی‌اش فراخواند، در راستای نظریات جفرسونی بر این عقیده بود که کلانبودی (Bigness) به نوبه خود بد است. از همین جهت بود که برنامه ساختارشکنانه‌ای را در این مورد اتخاذ کرد که به "آزادی نو" (The New Freedom) شناخته شد. تفاوت بین این دو برنامه چندان نبود، زیرا هدف مشترک هر دو آنها ایجاد حکومتی وسیع‌تر و فعال‌تر برای نظارت و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی بود. روزولت و ویلسون هر دو در عمل پایبند این عقیده بودند که آزادی‌های فردی را می‌توان به بهترین شکل ممکن از طریق ادارات حکومتی مقتدرتر حفاظت کرد. از این رهگذر و با کاهش عدم اطمینان به حکومت، عدم اطمینانی که تا آن زمان از

¹²⁴ Articles of Confederation

¹²⁵ "Great beast"

¹²⁶ Only the few should have a permanent share in government

¹²⁷ The populist movement

¹²⁸ The progressive movement

¹²⁹ The Promise of American Life

¹³⁰ Herbert David Croly (1869 – 1930)

¹³¹ Activist government

¹³² Progressive movement and liberal politics

¹³³ بیست و هفتمین رئیس جمهور آمریکا و بعدها دهمین قاضی‌القضات آن کشور William Howard Taft (1857 – 1930)

¹³⁴ Theodore Roosevelt (1858 – 1919)

¹³⁵ بیست و هشتمین رئیس جمهوری آمریکا Thomas Woodrow Wilson (1856 – 1924)

¹³⁶ Trust buster

¹³⁷ The New Nationalism

¹³⁸ Louis D. Brandeis (1856 – 1941)

ویژگی‌های فرهنگ سیاسی چپ آمریکا محسوب می‌شد، راه برای برنامه‌هایی از نوع "قرارداد نو" (The New Deal) فرانکلین روزولت¹³⁹ در دهه سی، یا "قرارداد عادلانه" (The Fair Deal)، ابتکار جانشین او هری ترومن¹⁴⁰، و یا طرح "جامعه بزرگ" (The Great Society) لیندون جانسون¹⁴¹ در سال‌های شصت میلادی، رفته‌رفته هموار شد. نظریه ترقی‌خواهانه حکومتی فراگیر و فعال، مخالفت طرفداران بازار آزاد را در آثاری مانند "راهی به سوی بردگی"¹⁴²، نوشته فردریک‌هایک¹⁴³، اقتصاددان و فیلسوف انگلیسی اتریشی‌تبار، و یا "سرمایه‌داری و آزادی"¹⁴⁴، اثر میلتون فریدمن¹⁴⁵ آمریکایی، به سوی خود جلب کرد. این دسته از اقتصاددانان بر این باور بودند که حکومت نباید در اقتصاد دخالت کند و یا باید به میزان اندکی مداخله بسنده کند. از دل این نزاع فکری، خطوط کلی مواضع متقابل در سیاست‌گذاری بیرون آمد، خطوطی که تا به امروز نیز از جدال‌های اصلی صحنه سیاست در آمریکا بشمار می‌رود.

با ادامه جدال بر سر تنظیم امور اقتصادی و نقش حکومت در آن، اواسط دهه ۱۹۵۰ میلادی شاهد بازگشت به کار نیمه‌تمام بازسازی در ایالات جنوبی و مرکزیت یافتن موضوع‌های مربوط به حقوق مدنی [اقلیت‌های نژادی] در صحنه مبارزات سیاسی در آمریکا است. اعلامیه دیوان عالی آمریکا¹⁴⁶ در سال ۱۹۵۴، مبنی بر این که مدارس به ظاهر "مجزا ولی برابر"¹⁴⁷ با اصل حق برخورداری یکسان از حمایت قانون در تضاد است، شروع یک انقلاب را در روابط نژادی در آن کشور رقم زد. در این گیرودار، تصمیم رزا پارکس¹⁴⁸، ساکن ایالت آلاباما، در به چالش کشیدن مقرره‌ای که سرنشینان سیاهپوست را به عقب اتوبوس‌های شهری می‌راند، الهام‌بخش یک سلسله پویش‌های نافرمانی مدنی در اقصی نقاط جنوبی آمریکا شد. هدف پویش‌گران، الغای تبعیض نژادی و به کرسی نشاندن حقوق برابر در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. مبارزات، طولانی، پیچیده و گاه خشن بود، اگرچه خشونت عمدتاً از ناحیه طرفداران تبعیض نژادی و نه از جانب مخالفان آن اعمال می‌شد، چرا که مطرح‌ترین کنشگران حقوق مدنی معتقد به نافرمانی مدنی به دور از خشونت بودند، نظریه‌ای که مارتین لوتر کینگ¹⁴⁹ آن را با الهام از نوشته‌های هنری دوید تورو¹⁵⁰، نویسنده آمریکایی قرن نوزدهم، و مهانداس گاندی¹⁵¹، رهبر معنوی و سیاسی استقلال هند، تدوین کرده بود. بطور کلی، افکاری که محرکه اصلی جنبش بشمار می‌رفت از یک طرف تجسم احیای متم‌های چهاردهم و پانزدهم قانون اساسی بود که اجرای‌شان سالیان دراز به ورطه فراموشی سپرده شده بود و از طرف دیگر تبلور روح و عقاید بنیادین اعلامیه استقلال آمریکا به قلم جفرسون. این دو اصلحیه قانون اساسی که همانطور که گفتیم مدت‌های مدید یا به کلی به فراموشی سپرده شده بود و یادستخوش تحریف، در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی زمینه قانونی‌یی را فراهم آورد که بر اساس آن حکومت فدرال آمریکا توانست تبعیض نژادی و اشکال دیگر بی‌عدالتی را در سطح ایالتی از میان بردارد. اعلامیه جفرسون، که با پایبندی خود به اصل حقوق طبیعی و بدیهی بشر زمینه ساز فلسفی به معنای عام کلمه بوده است، حتی زمانی که در عمل دفن شده بود، همواره حضور خود را در کانون تفکر سیاسی آمریکا حفظ کرده است. افکاری که در آن اعلامیه مطرح می‌شود را در جای‌های نوشته‌ها و سخنرانی‌های لوتر کینگ و از جمله در نطق معروفی که او تحت عنوان "من رویایی دارم"، از پلکان یادبود لینکلن¹⁵² ایراد کرد، می‌توان سراغ گرفت. توسل جستن به آرمان‌های اعلامیه جفرسون مثال بارزی است از آنچه فیلسوف سیاست، مایکل والزر¹⁵³، از آن به عنوان "نقد متصل" (Connected criticism) یاد می‌کند، نقدی که بر اساس آن اصلاح‌طلبان با رجوع به اصولی که حرمت‌شان در میعادگاه سنت آمریکا ثبت شده است¹⁵⁴، به اعمالی که در هر برهه از زمان ناقض آن اصول‌اند حمله می‌برند. و این خود نمونه گویایی است از قدرت بالقوه اندیشه، حتی اگر به ظاهر و در عمل، اندیشه به فراموشی سپرده شده باشد.

نتیجه‌گیری

فلاسفه اغلب در باره "جامعیت" یا "کلیت" یا "عالمگیر" و "عام" بودن مسائل و یا بالعکس، در باب ویژگی موارد "خاص"، قلم‌فرسایی کرده‌اند. پرسش این است که آیا اصولی وجود دارد که "عام" به معنای جهانی کلمه بوده و بنا به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی از درجه اعتبار ساقط نشود، و یا مقتضیاتی وجود دارد "خاص" و محلی که با شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی

¹³⁹ سی و دومین رئیس جمهوری آمریکا (1882 – 1945) Franklin Delano Roosevelt

¹⁴⁰ سی و سومین رئیس جمهوری آمریکا (1884 – 1972) Harry S. Truman

¹⁴¹ سی و ششمین رئیس جمهوری آمریکا (1908 – 1973) Lyndon Baines Johnson

¹⁴² The Road to Serfdom

¹⁴³ Friedrich August von Hayek CH (8 May 1899 – 23 March 1992)

¹⁴⁴ Capitalism and Freedom

¹⁴⁵ Milton Friedman (1912 – 2006)

¹⁴⁶ Supreme Court's 1954 declaration in Brown v. Board of Education of Topeka, Kansas

¹⁴⁷ "Separate but equal"

¹⁴⁸ Rosa Louise McCauley Parks (1913 – 2005)

¹⁴⁹ Martin Luther King, Jr. (1929 – 1968)

¹⁵⁰ Henry David Thoreau (1817 – 1862)

¹⁵¹ Mohandas Karamchand Gandhi (1869 – 1948)

¹⁵² "I Have a Dream" address, delivered from the steps of the Lincoln Memorial

¹⁵³ Michael Walzer (b. 1935) استاد ممتاز دانشگاه پرینستون در فلسفه سیاسی و روشنفکر یهودی‌تبار آمریکایی

¹⁵⁴ Principles enshrined in the American tradition

مقاوت اعتبار خود را از دست می‌دهد؟ مایکل والزر در این مورد دو نوع استدلال اخلاقی ابتدایی را از هم تفکیک می‌کند: استدلال‌های اخلاقی "زمخت" یا Thick moral arguments و استدلال‌های اخلاقی "ظریف" یا Thin moral arguments.

استدلال‌های "ظریف"، همچون خرد عام و آرمانی (Ideal of universal reason) سیسرون¹⁵⁵، خطیب رومی سده یکم پیش از میلاد، اگرچه در برخی سطوح قابل درک است ولی اساساً ماهیتی انتزاعی¹⁵⁶ و مجزاً از مقتضیات زمانی و مکانی دارد. استدلال "ظریف"، استدلالی است عام و جهانی که ارجاع به نظام سیاسی خاصی نمی‌دهد. از سوی دیگر، نظریات "زمخت" در نزد مایکل والزر شامل استدلال‌هایی می‌شود که از بطن فرهنگ سیاسی خاصی رشد کرده باشد. این گونه نظریات در مقایسه با استدلال‌های "ظریف" الزاماً از ماهیت انتزاعی کمتری برخوردار است چرا که سعی در حل مشکلات خاصی دارد که مختص نیازهای عملی جامعه‌ای است که از بطن آن روئیده است. نه تنها اعتبار نظریه‌های "زمخت" از نظریه‌های "ظریف" کمتر نیست، بلکه ضخامت زمانی، مکانی و فرهنگی این گونه استدلال‌ها ضرورتاً از آنها نظریاتی صرفاً نسبی‌تگر¹⁵⁷ نمی‌سازد.

به عنوان نمونه‌ای از استدلال‌های "ظریف"، مایکل والزر از تظاهرات مردمی در پراگ، پایتخت جمهوری سوسیالیستی سابق چکسلواکی، در سال ۱۹۸۹ یاد می‌کند. تظاهرکنندگان در آن زمان پلاکاردهایی را حمل می‌کردند که گویای خواست‌هایی بود همچون "حقیقت" و "عدالت"، هرچند دور از انتظار نمی‌بود اگر "آزادی" را نیز به عنوان خواستی از این دست مطرح می‌کردند. والزر، صرف نظر از عدم شناخت دقیق‌اش از فرهنگ آن دیار، طبیعتاً مشکلی برای درک این خواست‌ها نداشت. تظاهرکنندگان خواهان پایان دادن به بازداشت‌های خودسرانه، اجرای عادلانه و بی‌طرفانه قانون، الغای امتیازها و حقوق ویژه از - ما - بهترین حزبی¹⁵⁸، و عدالتی مشترک، همه‌گیر و در برگیرنده تمام اقشار اجتماعی¹⁵⁹ بودند. اینها اهدافی را تشکیل می‌دهد عام و جهانی، فارغ از هرگونه مختصات زمانی و مکانی. در عین حال، والزر به این نکته نیز واقف بود که تظاهرکنندگان بدون تردید بر سر چگونگی سازماندهی جامعه‌ای آزاد و عدالت‌محور با یکدیگر اختلاف خواهند داشت. به همین ترتیب، شکی نیست که آمریکاییان نیز به نوبه خود و در جدال‌هایشان در باب آزادی بر سر چند و چون اجرای برنامه‌هایی معین که برای نیل به اهدافشان تدوین شده است، با هم و با هموعان چک خود اختلاف نظر خواهند داشت. نظام‌های مختلف سیاسی، با تفاوت‌های فرهنگی‌شان و تاریخ‌های ملی مجزای‌شان، به ناچار هرکدام به درک خاصی از چگونگی ایجاد جامعه‌ای آزاد خواهند رسید. از همین رو است که والزر استدلال "ظریف" یا استدلالی عام و جهانی را که ارجاع به نظام سیاسی خاصی نمی‌دهد، از استدلال "زمخت" که از بطن فرهنگ سیاسی خاصی رشد کرده است، تفکیک می‌کند.

سودمندی بالقوه یا بُرد مفید¹⁶⁰ و تأثیرگذار نظریه‌های "زمخت" را می‌توان به بحث گذاشت ولی، با چوب تکفیر کهنه‌ای که همه چیز را نسبی می‌نگرد نمی‌شود آنها را کنار زد. اصولاً استدلال‌های "زمخت" کاربُردشان با کاربُرد استدلال‌های "ظریف" متفاوت است. مقالات فدرالیست، به عنوان مثال، با هدفی مشورتی، در زمان تدوین قانون اساسی آمریکا، به رشته تحریر درآمد. نیت نویسندگان آن بدون تردید پیگیری هدف آرمانی و فراگیر آزادی بود، ولی آنها با مد نظر قرار دادن نیازهای اصلاحی نهادهای نویناد ملّی نوپا، قدم در این راه نهادند.

طرح مفاهیم "زمخت" و "ظریف" در رابطه با برخی از کلیدی‌ترین اشکال مباحث اخلاقی در تفکر سیاسی مغرب‌زمین، اشاره‌ای است به بحث اصلی این گفتار کوتاه. مبحث فوق با مروری بر دموکراسی یونان باستان شروع شد، با روم قدیم و فنودالیزم قرون وسطایی ادامه یافت، به توسعه اولیه دولت مدرن اروپایی کشید، و با سراغ گرفتن از خطوط کلی اندیشه‌های دو متفکر اروپایی، ثوکویل و میل، به تکامل و توسعه این مفاهیم در آمریکا رسید. نظریه آنتی آزادی، زمینه عالی‌یی بود برای میزان مشارکت بالای شهروندان. اگرچه دامنه اجتماعی آن مشارکت در عمل بسیار محدود بود و صرفاً شامل بخش کوچکی از شهروندان می‌شد ولی، با مرور زمان، ما امروز به نیروی فوق‌العاده نهفته در آن آرمان آنتی آزادی مدنی مشارکت، پی می‌بریم. به همین ترتیب، "منشور بزرگ" در انگلستان قرون وسطی، اگرچه حیطة آنی اجرانی‌اش از دایره تنگ پادشاه و اربابان زمیندار آن زمان خارج نمی‌شد ولی، باز با مرور زمان، قابلیت فراگیر شدن دستاوردهای آن در نزد نسل‌های بعدی به اثبات رسید. از یک دیدگاه کلی، این دو مورد نمونه‌هایی هستند از نحوه توسعه و تکامل اندیشه‌های آرمانی مغرب‌زمین، روندی که از خاص آغاز می‌شود و به عام سرایت می‌کند، و یا به عبارت دیگر، از مبحثی "زمخت" شروع می‌شود و به مباحث "ظریف" توسعه و تکامل پیدا می‌کند. نظریه‌های عالمگیر معمولاً از تجارب خاص منتزع می‌شود. اعلامیه استقلال آمریکا، اگرچه از بطن تجربه‌ای خاص منتزع شد و از دل مقتضیات انقلابی در مستعمرات سیزده‌گانه انگلستان در آن سرزمین برخاست ولی، به نوبه خود، نشانگر یکی از نقاط اوج تکامل تاریخی اندیشه آزادی و دستاوردهای عالمگیر آن است. با این وجود، آمریکاییان در طول تاریخ خود همواره با این پرسش

¹⁵⁵ Marcus Tullius Cicero (106 BC – 43 BC)

¹⁵⁶ Abstract

¹⁵⁷ Purely relativistic theories

¹⁵⁸ Party elite

¹⁵⁹ Garden variety justice

¹⁶⁰ The scope of their potential utility

مواجهه بوده‌اند و هستند که چگونه می‌توان اصول مندرج در آن اعلامیه را به مرحله اجرا گذاشت. به عنوان مثال، آیا حق حیات، منافی کیفر اعدام است؟ آیا پیگیری بهروزی، از هر راه و به هر شیوه ای، قابل قبول است؟ و اگر بخواهیم از قانون اساسی مثالی بگیریم و استدلال یکی از قضات دیوان عالی را در این زمینه به ذهن بیاوریم، آیا شدیدترین نوع مصونیت از تعرض به آزادی بیان شامل فردی که بی دلیل در سالن پر ازدحام تئاتری فریاد "آتش! آتش!" برمی‌آورد نیز می‌شود؟ در نتیجه، حتی آزادی بیان نیز نامحدود نیست و جدال بی پایان بر سر دیگر اشکال محدودیت‌های قابل اعمال بر آن همچنان ادامه دارد.

به هر حال، اصول مندرج در اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا، از نقطه نظر تاریخی، زمینه‌ساز نظریه "نقد متصل" والزر بوده است، نظریه‌ای که به عنوان مثال، در ارجاعات مکرر به آرمان جفرسونی ضدبرده‌داری تبلور یافته است. و اگر آمریکاییان می‌توانند و می‌بایست در نحوه عملی کردن اصول اعلامیه استقلال و قانون اساسی خود مجادله کنند، روشن است که در فرهنگ‌های دیگر نیز جدال‌ها و مباحثی از این دست، در چگونگی اجرای این اصول و یا هر اصل دیگری، منبع آن هر چه باشد، و انطباق آنها با مقتضیات محلی، امری خواهد بود کاملاً بجا و طبیعی. علیرغم نص صریح قانون بین‌الملل در منع شکنجه، کشتار، نسل‌کشی، برده‌داری، حبس خودسرانه و تبعیض ساماندهی شده نژادی، ممنوعیت‌هایی که شرط لازم‌الاجرای آزادی را تشکیل می‌دهد به طور مستمر زیر پا گذاشته می‌شود.

همانطور که در این مختصر آمد، آزادی مقوله‌ای است ذاتاً جدال برانگیز و اگرچه اشتراک دید در سطحی کلی وجود دارد ولی کشمکش با گذشتن از موارد خاص و ورود به موارد عام، از سر گرفته می‌شود. بسیاری از مهمترین موضوع‌های سیاسی در سراسر دنیا ریشه در همین مباحث دارد و می‌توان اطمینان داشت که در صورت تداوم آزادی در سیاست، همچنان جدال بر سر آنها ادامه یابد.

"آزادی را به بشر بسته‌اند، چنان که حرارت را به آتش".

عین القضاة همدانی، سده ده و یازده میلادی
عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی، مکنی به ابوالمعالی و ملقب به عین القضاة. از بزرگان
مشایخ صوفیه و از دانشمندان اوایل قرن ششم هجری، به سال ۴۹۲ ه. ق. در همدان متولد شد.
در طریقت، شاگرد احمد غزالی بود و پیرو مذهب شافعی. او به تحصیل حکمت و کلام و عرفان و
ادب عرب پرداخت. عین القضاة توسط ابوالقاسم درگزینی، وزیر سلطان سنجر، به کفر و دعوی
الوهیت متهم شد و به فتوای فقها، او را در زادگاه خود، همدان، در شب هفتم جمادی الاخرای
سال ۵۲۵ ه. ق. در سی و سه سالگی بر دار کشیدند و در پوریایی نقتالود سوزانده شد.

"حضور معضل آزادی بشر، در هر گام بشر در تاریخ، حتی ناگفته
محسوس است... بدون آگاهی به خود، هیچ مشاهده، هیچ نکته، و هیچ
اطلاق عقلی، حتی تصورکردنی نیست... بشر، برای اعمال درک و
اندیشه و فهم و مشاهده و تعقل خود، باید به خود چون موجودی زنده آگاه
باشد. بشر، بدون خواستن، به حیات خویشتن آگاهی نمی‌یابد. بشر زنده،
بشر خواهنده است. بشری آگاه از اراده خویش. و آگاهی یافتن از
اراده‌ای که جان‌مایه حیات است میسر نگردد، مگر چون اراده‌ای آزاد".
لئون تولستوی، جنگ و صلح، پی‌گفتار، بخش دوم، ۱۸۶۵ - ۱۸۶۹

